

پیکار پامیر

و هابیت

و

تزویریسم جهانی

نویسنده : ک . پیکار پامیر

شناسنامه

نام اثر : و هابیت و تروریسم جهانی

نویسنده : ک . پیکار پامیر

برگ آرایی : اداره ماهنامه پگاه در کانادا

تیراژ : پنجصد جلد

محل چاپ : تورنتو - کانادا

تاریخ : سال 2015م (1394 خورشیدی)

و ھابیٹ

و

تروریسم جهانی

نویسنده : کریم پیکار پامیر

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
10	فصل اول و هابیت چیست ؟
10	محمد بن عبدالوهاب
16	محمد بن عبدالوهاب در دام وزارت مستعمرات انگلیس
20	احمد بن حنبل
21	ابن تیمیه
27	کارنامه های محمد بن عبدالوهاب وآل سعود
39	نمونه هایی از فتواهها و طرز دید و هابی ها
42	عوامل گسترش و هابیت
44	عربستان سعودی آبستان حوادث خونین
59	فصل دوم نفوذ و هابیت در خارج از مرزهای عربستان سعودی
68	و هابیت در شبہ قاره هند
69	مدرسه دیوبند یا بنیاد تفکرات سلفی در هند

73 پاکستان کانون دیوبندیسم، سلفیسم و تروریسم
76 عوامل رشد و هابیت و تروریسم در پاکستان
78 و هابیت در افغانستان
80 پروژه طالبان و توفیق و هابیت در افغانستان
82 نشایهات افکار طالبان با و هابیت عربستان سعودی
85 اشرف المدارس
87 ایجاد بزرگترین مرکز اسلامی نوع و هابی در کابل
89 نخستین پیامد آموزش‌های مدرسه بی و هابیت در افغانستان
92	فصل سوم اخوانیت یکی از پایه های سلفیسم در افغانستان
101	فصل چهارم راه های مقابله با پدیده و هابیت

پیش درآمد

اگر بشریت امروز از پیشرفت‌های خردمندانه علمی و پژوهشی فرزند آدم بر روی این کره خاکی می‌بالد و می‌نازد، سوگمندانه باید گفت که با مشاهده زوال فکری، اخلاقی، عاطفی و فرهنگی بخش‌های دیگری از بشریت امروز در نقاط مختلف همین کره خاکی، در عین زمان، شدیداً رنج هم می‌باید و سردرگریبان شرمساری فرو می‌کند. موج شرمساری و رنج عمیق انسانی نه تنها از تسلسل افکار، اعمال و گفتار افراد و گروه‌های خشن و خرد باخته ایدئولوژیک و مزدور صفت قومی - مذهبی - نژادی و ... بر می‌خیزد، بلکه از همکری و همنوایی و تمویل و تسليح همان گروه‌های خرد باخته خونریز توسط اربابان ثروت و قدرت و یا صاحبان علم و تکالوژی پیشرفت و دریک جمله، ادعا گران حقوق بشر، آزادی و دموکراسی نیز نشأت می‌کند.

وقتی انسان امروز با وضاحت می‌نگرد که دسته‌ها و گروه‌های آدم نما در شور و جنون ناشی از تعصب فکری و مذهبی غرق می‌شوند، بیاد و برای زنده‌گی بدوى دوران جاهلیت اشک میریزند، بیرق سیاه و سفید جهالت خون آلود را بر شانه بر میدارند، با تیغ تیزگلوی همجنس و همنوع خود شان را با بیرحمانه ترین شکل و حتا با فریاد‌های "الله اکبر" قطع می‌کنند، زنان مظلوم و محروم را نه تنها سیاه پوش نموده به زندان‌های خانه محبوس مینمایند، بلکه آنها را جوقه جوقه به کنیزی و برده گی می‌گیرند، آثار و

ارزش‌های تاریخی و فرهنگی گذشته گان را با قساوتی متعصبانه به نابودی می‌کشاند، علم و تکنالوژی بشری را که حاصل عرق‌ریزی‌های تحسین برانگیز نسل‌های فدکار بشر است، تحریم می‌کنند و آنرا "بدعت" می‌خوانند، فتوای قتل پیر و بربنا را با ساده‌گی ای تمام صادر مینمایند، زن یا مرد بی تقصیر را در روز روشن و در ملاً عام به کام آتش می‌افگنند و بالاخره، همه را، جز خویشتن خویش، تکفیر و تهدید می‌کنند، به این نتیجه قاطع میرسیم که انسانیت در عصر ما (عصر تسخیر کیهان) دارد رو به زوال می‌رود.

آنده از فرزندان آدم که هنوز از چنین گند و مصیبت دورمانده و در قعر اینهمه وارفته گیها و از خود بیگانه گیهای هولناک، برای نجات خود و دیگران می‌اندیشند، خودشان را ناگزیرمی‌دانند با تحمل سختی‌های فراوان و جدال در برابر تضیقات فکری و اجتماعی، در صدد شناخت ریشه و بنیاد این وحشت فزایی‌های ناشی از تعصبات کور و زوال پذیری ارزش‌های انسانیت برآیند، ریشه‌ها را پس از شناسایی بیرون کشند، به دیگران بشناسانند و دوستداران انسان و انسانیت را به مبارزة جدی علیه فساد و انحطاط فکری و مذهبی بخوانند. روی همین دلایل بود و هست که خواستم رسالت حاضر را (هرچند مختصر و گذرا) در راستای شناخت ریشه‌های اصلی برخی از خشونت‌ها و آدمکشی‌ها، و توضیح سیر تاریخی مکروب و هابیت و یا سلفیسم مذهبی که برخاسته از جهالت‌های درون قبایل صحرای نجد می‌باشد، به رشتۀ نگارش درآورم، باشد که نسل حیران و نگران امروز بدانند که در جهان، منطقه و سرزمین آبایی شان چه می‌گذرد؟ و آنچه می‌گذرد، ماهیت آن چیست و چرا لقمه نان بخور و نمیر مردم سرکوب شده افغانستان، از سال‌هاست که در خون فرزندان شان غوطه ور است؟

من امید وارم، آگاهان، محققان و قلم بستان میهن آبایی ما در هر کجا این کره خاکی که نفس می‌کشند، با درک همین رسالت انسانی شان دست به کار شده جامع‌تر، عمیق‌تر و

مؤثرتر از این رساله، بنویسنده و آنرا در اختیار همنوعان و هموطنان خویش قرار دهدند.
تذکراین مطلب را نیز وظیفه خویش میدانم تا از همکاریهای مالی برادران عزیز و
وطندوستان ارجمند (الحاج غ. محمود دوست، محمد سعید حبیبی و جناب مختار) که به
منظور چاپ این اثرا نجام داده اند، اظهار سپاس نمایم.

کریم پیکار پامیر - کانادا

سال 2015 میلادی

فصل اول

و هابیت چیست

وهابیت یکی از شعب مذاهب خشک و خشن تازه وارد است که در قرن هجدهم میلادی (کمتر از دو صد سال قبل) توسط شخصی بنام (محمد بن عبدالوهاب) در صحرای خشک و قبیله نشین "نجد" واقع در سرزمین عربستان سعودی به راه انداخته شد و به مرور زمان، با زورگویی و کشتار و خونریزی بی مانند به پیشرفت‌هایی ناصل آمد. قبل از آنکه به چیستی و چگونه گی این مذهب تازه نفس و خشونتبار و هابیت بپردازیم، بهتر خواهد بود مؤسس یا بنیانگذار آن را بشناسیم.

محمد بن عبدالوهاب (1703-1792 م)

وی در شهر کوچک "عینه" از توابع صحرای "نجد" واقع در شرق مدینه به دنیا آمد. دوران جوانی وی، مصادف به سالهای امپراتوری خلافت عثمانی بود و خاکهای عربستان سعودی، سوریه، عراق، فلسطین، اردن، یمن وغیره، تحت قلمرو امپراتوری عثمانی قرار داشتند. در آن سالها که استعمار بریتانیای کبیر در عین حال، در تاب و تاب

پیش روی و اشغالگری به سوی شبه قاره هند و دیگر مناطق آسیایی و خاور میانه افتیده بود، امپراتوری بزرگ عثمانی را سد مستحکمی در راه تاخت و تازخویش به سوی شرق و غرب این منطقه جهان میدانست.

زنده گینامه محمد بن عبدالوهاب بیان میدارد که وی در آن سالها، طلباء دینی خون گرم، خشن، جاه طلب و از خود راضی و در عین حال، بد بین در برابر خلافت عثمانی مستقر در قسطنطینیه یا استانبول کنونی بود.

در تحت چنین شرایط خاص سیاسی - اجتماعی بود که این طلباء جوان، توسط جاسوس فعال بریتانیای کبیر بنام (همفر) دردام وزارت مستعمرات آن کشور افتاد که شرح آن خواندنی است و در جایش از آن یاد خواهیم نمود.



محمد بن عبدالوهاب

پدر محمد (شیخ عبدالوهاب) مدتی مسؤولیت امور قضایی را در زادگاهش (عُینه) به عهده داشت و از جمله علمای دینی آن زمان بحساب میرفت. بنابر آن، محمد، سالهای کودکی اش را به آموزش نزد پدرسپری نمود. وقتی پا به سن صباوت گذاشت، با آموزه های دینی و مذهبی که از پدر و علمای دیگر آن زمان کسب نموده بود و بویژه، با مطالعه

آثار و افکار "ابن تیمیه" ملقب به (شیخ الاسلام ابو عباس نقی الدین احمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام بن عبدالله ابن تیمیه حرانی) همچنان با تأثیرپذیری از احمد بن قیم و قسمًا اندیشه های احمد بن حنبل چنان پرخاشگر و منقلب گردید که به اکثر اعمال و رفتار اهالی شهر نجد خُرده میگرفت و آنها را مشرک و منحرف از اصل دین و دیانت اسلامی میخواند.

(افکار و اندیشه های ابن تیمیه را نیز طی صفحات بعدی به بررسی خواهیم گرفت)

محمد بن عبدالوهاب با چنین برخورد و حرکات پرخاشگرانه اعتراضی علیه مسلمانان، نه تنها موجبات نا رضایتی پدرش (شیخ عبدالوهاب) را بارآورده، بلکه حتا برادرش (سلیمان بن عبدالوهاب) نیز ضمن آنکه با او از در مخالفت پیش آمد، ناگزیر شد کتابی بنام "الصواعق" را بر ضد افکار و اعمال وی بنویسد و گفتارو کردار اورا با گفتارو کردار خوارج در اسلام مقایسه نماید. این تشنج فزایی و تاخت و تاز محمد علیه عقاید اسلامی مردم، بالاخره باعث آن شد که مسلمانان زادگاهش علیه وی بشورند و در نتیجه، از آنجا رانده شود. به همین بنیاد بود که وی به عراق و شام (سوریه) و همدان و مصر مسافرت نمود و مدت چهار سال را در شهر ها و کشورهای متذکره سپری کرد. او، وقتی پس از چهار سال، مجدداً به زادگاهش (نجد) برگشت، باز هم در اثر بد زبانی و بد رفتاری هایش در مقابل اهالی آنجا، با مخالفت عموم مواجه شد و رهسپار اصفهان که در آن زمان، یکی از مراکز علماء و فلاسفه اسلامی شناخته میشد، گردید و هم در آنجا بود که با افکار و اندیشه های اسلامی احمد بن حنبل (164-241 هجری قمری) بیشتر آشنا شد و طرفداری اش از راه و رسم (حنبلی) ها را اعلام نمود. گفته شده که حتا وقتی محمد در اثر فشارها و مخالفتهای مردم نجد، رهسپار شهر بصره شد، علماء و مخالفانش در نجد، طی ارسال نامه هایی عنوانی علماء و بزرگان شهر بصره، اندیشه های انحرافی و سخیف و خطرناک او را به اطلاع آنها رسا نیزند. (طی صفحات بعدی، توضیحاتی پیرامون مذهب حنبلی نیز خواهیم داشت)

از زاویه دید محمد بن عبدالوهاب، طاعات، عادات و شیوه های دینی و مذهبی مردم نجد، با آنکه خدا را می پرستیدند، به پیامبر احترام عمیق داشتند، قرآن را میخواندند و صحابه پیامبر را می ستودند، هنوز هم "شرک"، "بدعت"، "خرافه" و تهی از راه و رسم "سلف صالح" (صحابه و پیروان صحابه لااقل تا سه قرن پس از صدر اسلام) بود. این مرد رجعتگرای پرخاشگر، سخنان اعتراضی اش را برای باشندگان های خطه یی میگفت که هر چند از مزایای برخاسته از مهد اسلام، فتوحات گسترده سلف صالح، غنیمت های عظیم جنگی و افتخارات منسوب به دو شهر مقدس (مکه و مدینه) برخوردار بودند، با آنهم، تحت امر و نهی ظالمانه و نا منصفانه امرای زورگوی متعدد و رؤسای قبایل بدوي، بگونه بندۀ واربسربُرده با جنگ و ستیز دائمی، هرج و مرچ اجتماعی، جهل و نادانی، فقر و محرومیت های اقتصادی، تعدی و تجاوز و بی اطلاعی از جهان بیرونی و از هم گسیخته گیهای سیاسی، اخلاقی و اجتماعی دست و گریبان بودند. عمدۀ ترین اشتغال اهالی نجد عبارت از مالداری، چادرنشینی، تاخت و تاز بالای قبایل دیگر و غارت اموال و دارایی رقبا و یا دشمنان شکست خورده شان بود.

وقتی شیخ عبدالوهاب پدر محمد در سال 1153 هجری چشم از جهان فرو بست، در واقع، یکی از موانع بزرگ از سر راه محمد برداشته شد و پس از آن بود که این طلبۀ عصبانی و خشن، تبلیغات و فعالیتهای مذهبی اش را بگونه گسترده تر و جدی تراز قبل به راه انداخت و کتاب "التوحید" را غرض توضیح و تبلیغ راه و رسم جدید خویش نوشت. مگر، شکایتها و مخالفتهای افراد و گروه های مختلف دینی و مذهبی علیه وی چنان بالا گرفت که باز هم مجبور گردید از نجد به شهر "ذرعیه" نزد "محمد بن سعود" امیر آن شهر رفته پناهندۀ شود. چنانکه پس از همین مسافت و پناهندۀ گی است که "محمد بن سعود" نه تنها او را با گرمی استقبال میکند، بلکه مذهب جدید، سختگیرانه و خشونت آمیز (وهابیت) را نیز می پذیرد. این استقبال و این پذیرش مقابلۀ، بسیار زود به عقد یک پیمان دو جانبی و یک توافق رسمی میان آن دو، به منظور سرکوب امرای شهرهای

همجوار، رؤسای قدرتمند قبایل، اشغال اراضی بیشتر و ترویج وهابیت یا همان " سلفیسم " (مراجعه به سلف صالح) در سراسر عربستان منجر گردید.

باید دانست که این توافق سیاسی - مذهبی میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود (محمدین یا محمد مضاعف) که در سال (1206 هجری) صورت گرفت، هرگز نمیتوانست بدون تصمیم، پادر میانی و فعالیتهای مؤثر جواسیس استعمار بریتانیایی به ثمر برسد. یا بعارة دیگر، این عهد و پیمان مقابله یا این امتزاج فکری - سیاسی در واقع، جزیی از برنامه کلان استعمار بریتانیا در عربستان و منطقه بود که شکل گرفت و درون مایه اصلی گسترش مذهب تازه وارد وهابیت در آینده را تشکیل داد. همچنان، این فعل و انفعال سیاسی - مذهبی، نخستین سنگ بنای پیشروی های نظامی توأم با ویرانگریها، قتل عام ها، تباہی بناهای تاریخی و غارت اموال و دارایی هزاران مسلمان مومن و معتقد در خاک عربستان، شام، عراق، یمن و سایر نقاط خاور میانه نیز گردید. (داستان مربوط به فعالیتهای استعمار بریتانی به ضد امپراتوری عثمانی و استخدام محمد بن عبدالوهاب درجهت منافع انگلیس در بین النهرين، بعداً از زبان همفر جاسوس کارکشته استعمار توضیح داده خواهد شد)

متن کامل پیمان میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در دسترس نیست و اما، مفاد کلی آن چنین بود:

* در صورت حصول پیروزی محمد بن عبدالوهاب { علیه مشرکین }، وی همکاری خود را با محمد بن سعود استمرار بخشیده هیچگاه او را ترک نکند.

* در قسمت اخذ مالیات از اهالی دُرعیه، با محمد بن سعود همکاری نموده مانع آن نشود.

آنها با عقد این پیمان، در حقیقت، چنین فیصله بعمل آوردند که بایستی در اثر لشکر کشی و تاخت و تاز جنگی و برآه اندازی کشتار های سبعانه و بیباکانه و دستبرد به مال و جان اهالی نجد و ریاض و مکه و مدینه و سرزمین های دیگر، محمد بن سعود به وسعت

قلمرو و استحکام حاکمیت سیاسی خویش بپردازد و موازی بدان، محمد بن عبدالوهاب، با صدور حکم تکفیر بر "مشرکین" و راندن شمشیر بر گلوی آنان، مذهب جدید خودش را گسترش دهد که چنین هم شد.

گفته شده که محمد، در هنگامیکه نزد برخی از علمای دینی در مکه و مدینه آموزش میدید، حرفهای منافی اعتقاداتِ مسلمانها نیاز از زبانش بیرون میشد و بزرگان این دو شهر مقدس عربستان، او را گمراه و فتنه انگیز میدانستند. این موضوع نیز در مورد وی گفته شده که وی به زنده گینامه "مسلمه کذاب"، "سود عنی" و "طلیحه اسدی" و امثالهم که گهگاهی ادعای پیامبری نیزنموده بودند، علاقه داشت.

در شرح زنده گی محمد بن عبدالوهاب آمده است که وی در طول حیاتِ خویش با بیست زن ازدواج نمود و هجده فرزند از خود بجا گذاشت. البته ازدواج‌های رسمی این عبدالوهاب مستثنی از روابطِ خاص عاشقانه اش با جواسیس زنانه استعمار در شیراز و بصره بنام‌های "صفیه"، "آسیه" و غیره بود که از کانال استخبارات بریتانیا برایش تدارک دیده میشد. (شرح این تماس‌ها و ارتباطات را مستر همفر، طی نگارش خاطرات خویش تشریح نموده است)

در شرح و تفسیر تاریخ و هابیت آمده است که نام این مذهب تازه وارد، از اسم عبدالوهاب پدر محمد مشتق شده است، ورنه بنیان‌گذار و هابیت و پیروان او، خودشان را "سلفیه" و گاهی هم "الموحدون" نامیده اند. یا بعباره دیگر، عنوان و هابی یا و هابیت را نمی‌پذیرند و آنرا کار دشمنان و بد بینان فکری خویش می‌انگارند.

محمد بن عبدالوهاب در دام وزارت مستعمرات انگلیس

در بخش‌های نخست این اثرت ذکردادیم که محمد بن عبدالوهاب، آنگاه که هنوز طلبه جوانی بیش نبود، در شهر بصره با "همفر" آشنا شد و توسط همین جاسوس ورزیده استعمار انگلیس، در خدمت منافع آن کشور قرار گرفت. چون محمد، صاحب کسب و کار دیگری که از آن طریق رفع مایحتیاج زنده گی اش را بنماید، نداشت، لهذا، تا مدت‌های طولانی با جاسوس بریتانیایی در یک اتاق بسر می‌برد و اعشه و مخارج شباروزی وی بعده همان جاسوس بود.

برای آنکه خواننده بتواند به اصل حقایق پی برد، اینک گوشه‌هایی از کتاب خاطرات "همفر"، جاسوس انگلیس در مالک اسلامی آن‌زمان را که توسط دکتر محسن مؤیدی ترجمه شده و از طرف مؤسسه انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۶۲ در تهران بچاپ رسیده است، در اینجا نقل می‌کنیم:

"همفر" در مقدمه کتاب خویش چنین مینگارد: "مدتها بود که دولت بریتانیای کبیر، به موضوع نگهداری مستعمرات و پایرجایی امپراتوری عظیم خود می‌اندیشد. اکنون وسعت این امپراتوری تا بدانجا رسیده [رسیده] که منظرة طلوع و غروب خورشید را در دریا های آن میتوان دید. با این همه، جزیره بریتانیا در مقایسه با مستعمرات بی شمارش، مانند سرزمین های هند، چین، کشورهای خاور میانه و نقاط دیگر، بسیار کوچک به نظر میرسد. از سوی دیگر، استعمار انگلیس در همگی این سرزمین ها یکسان نیست و در بعضی ممالک، ظاهراً اداره امور در دست مردم آن‌جاست، اما سیاست فعال مستعمراتی، بصورت کامل در آن نقاط اعمال می‌شود و چیزی نمانده که استقلال ظاهری این کشورها نیز نا بود شود واز هرجهت تابع بریتانیا گردند. بنابراین، بر ما لازم است که در چگونگی اداره مستعمرات خود دو باره اندیشه کنیم و مخصوصاً به دو نکته توجه لازم را مبذول داریم:

۱- اتخاذِ تدبیری به منظور تحکیمِ نفوذِ دولتِ امپراتوری انگلیس در مناطقی که اکنون بصورت کامل مستعمره این کشورند.

۲- تنظیم برنامه هایی برای به چنگ آوردن و در اختیار گرفتن سر زمین هایی که هنوز کاملاً در دام استعمار نیافتاده اند.

وزارت مستعمراتِ انگلیس برای اجرای برنامه های مذکور، احساس ضرورت میکند تا به هر یک از این مناطق، اعم از مستعمره یا نیمه مستعمره، هیأت‌هایی برای جاسوسی و کسب اطلاعات لازم گسیل دارد. خوشبختانه مرا هم که از ابتدای اشتغالم در وزارت مستعمرات، وظیفه خود را بخوبی انجام داده ام، و مخصوصاً در مأموریتِ رسیدگی به امور "شرکت هند شرقی" که ظاهراً مسئله بازرگانی، و در باطن جاسوسی بود و به منظور شناخت راه های گوناگون نفوذ و سیطره کامل در سرزمین هند و دست یابی به تصرف شبه قاره صورت گرفت، به سبب خوش خدمتی هایم، در وزارت خانه موقعیت خوبی داشتم."

"همفر" به ادامه مینویسد : " ما با وجودی که با بیماردیگری، یعنی دولت عثمانی، چندین قرارداد به سود خود امضا کرده بودیم، اما پیش بینی کارشناسان وزارت مستعمرات آن بود که این امپراتوری در کمتر از یک قرن، به کلی سقوط خواهد کرد. ما همچنین با دولت ایران قرار داد های سری متعددی امضا کرده بودیم و جاسوس ها و مأموران ما در ممالکِ اسلامی زیر نفوذ عثمانی ها و در ایران همچنان به کار خود سر گرم بودند و با این که در راه هدف های دولت انگلیس موفقیت هایی بدست آورده بودند و در ترویجِ فسادِ اداری و رشوه خواری، بنیان این حکومت ها را بیش از پیش متزلزل ساخته بودند؛ اما به دلایلی اشاره خواهیم کرد که از نتایجِ ضعفِ حکومت های عثمانی و ایران به سود خود، چندان مطمئن نبودیم..."

"همفر" چنین ادامه میدهد : " در سال ۱۷۱۰ میلادی، وزارت مستعمرات انگلستان، مرا مأمور جاسوسی به کشور های مصر، عراق، ایران، حجاز و قسطنطینیه، مرکز خلافتِ عثمانی نمود. مأموریت من، جمع آوری اطلاعاتِ کافی به منظور جست و جوی راه های درهم شکستن مسلمانان و نفوذِ استعماری در ممالک اسلامی بود. هم زمان با من، نفر جاسوس دیگر، از بهترین و ورزیده ترین مأموران وزارت مستعمرات، در ممالک اسلامی، اینگونه مأموریت ها را بر عهده داشتند. در راه فراهم ساختن موجباتِ تسلطِ استعماری انگلیس و تحکیمِ موضع آن دولت در نقاطِ استعمار شده،

فعالیت میکردند. اعتبار مالی کافی در اختیار این هیأتها قرار داشت و به نقشه های دقیق و اطلاعات دست اول مجهز بودند. فهرست کامل نام وزرا، فرمانروایان، مأموران عالیرتبه، علماء و رؤسای قبایل به آنها داده شده بود. .."

این جاسوس ورزیده استعمار انگلیس، در جایی از کتاب خاطرات خویش مینویسد که در دفعه دوم سفر به کشورهای اسلامی و قبل از ترک لندن، معاون وزارت مستعمرات خطاب بمن گفت : " موضوع مهم برای تو در مأموریت آینده دو نکته است :

(1) یافتن نقاط ضعف مسلمانان که ما را در نفوذ به آنها و ایجاد تفرقه و اختلاف بین گروه ها موفق کند؛ زیرا عامل پیروزی ما بر دشمن، شناخت این مسایل است .

(2) پس از شناخت نقاط ضعف، اقدام به ایجاد تفرقه و اختلاف ضروری است. هرگاه در این کار مهم توانایی لازم از خود نشان دهی، باید مطمئن باشی که در شمار بهترین جاسوسان انگلیس و شایسته نشان افتخار خواهی بود. . . اگر بتوانی در قسمت هایی از ممالک اسلامی جنگ شیعه و سنی راه بیندازی، بزرگترین خدمت را به بریتانیای کبیر کرده ای !"

" همفر " پس از شرح و بست مربوط به آموزش زبان و قرآن در مساجد و مدارس تحت قلمرو امپراتوری عثمانی، جریان مسافرتها و تحمل مشقات ناشی از کار جاسوسی خویش، چنین مینگارد : " در ایامی که در نجاری کار میکردم با جوانی آشنا شدم که به آنجا رفت و آمد داشت و به سه زبان ترکی، فارسی و عربی آشنا بود. او در لباس طلب علوم دینی و نامش محمد بن عبدالوهاب بود. جوانی جاه طلب، بلند پرواز و بی نهایت عصبی مزاج. او از حکومت عثمانی بی اندازه متنفر بود و بد گویی میکرد... پس از مدتی آشنا بی و مراوده با محمد بن عبدالوهاب، بدین نتیجه رسیدم که فرد شایسته برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه، شخص او میتواند بود. روح بلند پروازی، غرور، جاه طلبی و دشمنی با علماء و مراجع اسلام، خود کامگی تا آن مرحله که حتی خلفای راشیدین را هم مورد انتقاد قرار میداد، برداشت او از قرآن و حدیث که تفاوت آشکار با واقعیت داشت، بزرگترین نقطه ضعف او بود که میتوانست مورد استفاده قرار گیرد... به هر حال، من با محمد گرم گرفتم و تدریجاً دوستی پا بر جایی میان ما برقرار گردید. من پیوسته درگوش او فرو میخواندم که خداوند تو را از موهبت نبوغ و قریحه ای بهره مند ساخته که به مراتب از علی و عمر

بیشتر است. به او می‌گفتم اگر تو در زمان پیامبر می‌بودی، یقیناً به جانشینی او انتخاب می‌شدی. من دایماً با لحن آروم‌دانه‌ای او را مخاطب قرار میدادم که امید وارم تحولی که به زودی باید در دین اسلام پدید آید، به دست تو صورت گیرد؛ زیرا تو تنها نجات دهنده‌ی اسلام از این انحطاط خواهی بود. همه به تو امید بسته اند تا مگر اسلام را از سقوط رهایی بخشی..."



همفر جاسوس انگلیس در عربستان

آری ! همین تلاشها و تلقینات جاسوس استعمار انگلیس بود که محمد بن عبدالوهاب را قدم به قدم تشجیع میکرد تا در کارتکفیر و تخریب به اصطلاح مشرکین و منحرفین اسلامی و همچنان به تبلیغ و ترویج عریان تر و جدی تر اندیشه های رجعتگرایانه، مخالفت با حکام امپراتوری عثمانی، خصومت ورزی با اهل تشیع و بذرخشم انشقاق میان مذاهب مختلف اسلامی اش را به پیش برد. تحت تأثیر چنین افسونگریهای استعماری بود که محمد، بیشتر از پیش به افکار و اندیشه های ابن تیمیه (متوفی در سال 728 هجری) و شلگرد وی ابن قیم الجوزیه (متوفی در سال 751 هجری) و نیز، سلف آنها احمد بن حنبل (متوفی در سال 241 هجری) توجه کند و با الهام گیری از آنها، کتب "کشف

الشبهات" ، "الاصول الثلاثه" و "مجموعه الحديث النجديه" را بنویسد و از آن طریق، خطاب به اهالی نجد بگوید که شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فرا میخوانم و میخواهم شرک را کاملاً کنار گذارید. درحالیکه نه تنها اهالی نجد و سراسر قلمرو عربستان، بلکه ساکنان تمام کشورهای اسلامی، یکتا پرست و پیرو قرآن و شرع بودند.

احمد بن حنبل (855-780 میلادی)

باید مذکور شد که ابو عبدالله احمد بن حنبل، از زمرة مشهور ترین علمای اسلامی و پیشوای اصحاب حديث بود. چنانکه کتب "المسند" ، "التفسیر" ، "الناسخ" ، "المنسوخ" ، "حديث شیعه" ، "المصدر" وغیره را از خود بجا گذاشت. وی در کتاب "المسند" خویش، سی هزار حديث را از قول نزدیکترین صحابه پیامبر اسلام گردآوری نمود. گفته شده که احمد بن حنبل، شخصاً با خاطر ایجاد مذهب منسوب بخود، تلاش بخارج نداد، ولی شاگردانش پس ازوفات وی، تلاش و تبلیغ بسیاری نمودند تا استاد شان (بن حنبل) نزد اهل سنت به شهرت رسید و راه و رسم اعتقادی اش به مثابه یکی از مذاهب اربعه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) پذیرفته شد. پایه های اندیشه مذهبی وی را قشری گری، پرداختن به ظواهر، رد هرنوع تأویل، تفسیر و نو آوری در امور دینی و اسلامی، جمود فکری و تحجر تشکیل میداد؛ آنچه پیرامون اندیشه های ابن حنبل گفتنی است، اینست که هر چند در روزگار خود، بمثابه یکی از علمای جید اسلامی شناخته شد و شاگردان زیادی مانند ابو داود سجستانی، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج، ابو علی موصلى و غیره را پرورید، اما مذهبی را که برای مسلمانان پیشکش نمود، پیروان بزرگی نیافت و نسبت به مذاهب شناخته شده دیگر، در محدوده باقی ماند.

ابن تیمیه (1328-1263 میلادی)

ابن تیمیه نیز، با آنکه یکی از علمای برجسته فقه حنبلی بود و اما، اندیشه هایش تا مدت‌ها نتوانست جامه یک مذهب پایدار و سراسری را به تن کند. اعتقادات او را عمدتاً این موضوعات تشکیل میدادند:

رد زیارت قبور

مخالفت با موجودیت آرامگاه بزرگان دینی

مانع از گنبد سازی بالای قبور

رد توسل به پیامبر اسلام و ائمه و شفاعت خواهی از آنها

مخالفت با مدد خواهی از ایشان دینی و مذهبی (مرده یا زنده)

مانع از پرداختن به علم کلام

خصومت با عقل و خرد انسان

دشمنی با فلسفه، تصوف و خانقاہ

ضدیت با اعتقاداتِ اهل تشیع

پذیرش تنها ظواهر آیات و احادیث

اعتقاد به رویت خدا در آخرت و برگشت به سلف صالح.

و فشرده دستوراتِ اعتقادی ابن تیمیه را چنین آورده اند:

اول) هیج فرد نیکوکار یا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله ای برای نزدیک شدن به خداوند قرارداد

دوم) به هیج زنده یا مرده ای نباید پناه بُرُد و نباید از هیج کس یاری خواست

سوم) به قبر هیج پیغمبر یا فرد نیکو کاری نباید تبرُک جُست و نباید تعظیم کرد.

با آنکه نظریات و اعتقادات ابن تیمیه، حدود پنجصد سال دیگر تنها در لابه لای کتب و رسالات محصور مانده و به فراموشی سپرده شده بود، مگر محمد بن عبدالوهاب، افکار و اندیشه های او را باز جُست و با برداشت و آموزه هایی از اعتقادات و فرمایشات او و سلفش (احمد بن حنبل)، این دو عالم قشری اسلام، با تشویق، ترغیب و حمایت های مالی و فکری اجنبی های استعمار انگلیس و حس قوی خود خواهی و جاه طلبی، بالاخره، دعوت خود به مذهب جدید سلفیه (وهابیت) را آشکار نمود.

"همفر" جاسوس استعمار برتانی در بخش‌های پایانی کتاب خاطرات خویش چنین مینگارد : " . . . قرار گذاشتیم من خود را بَرَده ای به نام عبدالله معرفی کنم که شیخ { محمد بن عبدالوهاب } از بَرَده فروشان خریده و اینک بدو پیوسته ام. شیخ نیز شهرت داده بود که مرا در شهر بصره خریده و برای انجام کار های او، مدتی در آن شهر بوده و اینک به نجد آمده ام. ساکنان نجد مرا به عنوان بَرَده ی شیخ محمد بن عبدالوهاب میشناختند. باید اضافه کنم که مدت دو سال ما، در آن نقطه مشغول تهیه مقدمات و فراهم ساختن تمهیدات خروج شیخ و اعلام دعوت او بودیم. در اواسط سال 1143 هجری، محمد بن عبدالوهاب تصمیم قطعی خود را برای اعلام دعوت آیین تازه در جزیره العرب گرفت و دوستانی را که با او هم عقیده بوده و وعده همکاری داده بودند، فرا خواند. نخست، اظهار دعوت با کلماتی مبهم و عباراتی مؤجز و نا رسا، همانگونه که انتظار میرفت و منحصراً خطاب به خواص اصحاب و مریدان، انجام میگرفت. ولی پس از چندی، دعوت نامه هایی برای طبقات مختلف مردم نجد فرستاده شد و تدریجاً توانستیم با پرداخت پول، جمعیت زیادی را در اطراف شیخ و به حمایت از افکار او گرد آوریم و با تبلیغاتی، این عده را در تصمیم خود به مبارزه با دشمنان شیخ، راسخ تر سازیم."

بازاین جاسوس انگلیسی می افزاید : " پس از چندین سال که دعوتِ محمد بن عبدالوهاب و انتشار مذهب او، مطابق برنامه شش ماده ای، قرین موفقیت هایی گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت از نظر سیاسی هم در جزیره العرب دست به کار شود. این بود که یکی از عمال خود به نام محمد ابن سعود را به همکاری با محمد بن عبدالوهاب مأموریت داد و برای این منظور، محرمانه نماینده ای نزد محمد بن عبدالوهاب فرستاد تا هدف بریتانیای کبیر را برای او روشن سازد و بر لزوم همکاری و اشتراک مساعی "محمدین" (دومحمد) تأکید کند، از اینقرارکه حل و فصل امور دینی به طور کلی با محمد بن عبدالوهاب باشد و مسؤولیت سیاسی با محمد ابن سعود. درآن روزگار، هدف وزارت مستعمرات انگلیس، نفوذ و استیلای دو گانه بر قلوب و اجسام و تن و جان مسلمین بود. با این که به شهادت تاریخ، حکومت های دینی با دوام تر و نیرومند تر از حاکمیت های سیاسی بوده اند. "

برای آنکه خواننده عزیز" برنامه شش ماده ای " استعمار انگلیس در عربستان و کشورهای اسلامی را بهتر بداند، اینک آنرا از صفحه (59) خاطرات ترجمه شده " همفر " در اینجا نقل میکنیم :

1- تکفیر همگی مسلمانانی که به مذهب او نپیوندد، روا دانستن کشтар و غارت و تجاوز به نوامیس ایشان، اجازه فروش مخالفانی که اسیر میشوند بعنوان برده و کنیز در بازار های برده فروشان .

2- در صورت امکان، انهدام بنای کعبه، به بهانه محو آثار بت پرستی، ممانعت مسلمین از انجام فریضه حج و تحريك قبایل عرب به غارت اموال حاجیان و کشتن ایشان.

3- تشویق قبایل عرب به یاغی گری و سرپیچی از دستورات خلیفه (امپراتور عثمانی)، برانگیختن احساسات قومی و زبانی عشایر و افراد ناراضی به جنگ با حکومت عثمانی، و تشکیل سپاهی مجهز برای اینکار و نیز درگیری با اشراف حجاز با استفاده از کلیه وسائل ممکن، به منظور کاستن از نفوذ و احترام ایشان.

4- ویران ساختن مقبره ها و زیارتگاه های مسلمین در مکه، مدینه و شهر های دیگر به بهانه مبارزه با رسوم و عادات بت پرستی و شرک به خدا و بعنوان جلو گیری از اهانت به شخصیت محمد و جانشینان او به طور کلی بر گزیده گان علمای اسلام تا آنجا که میسر است.

5- گسترش نا امنی، فتنه و آشوب و هرج و مرج در بلاد اسلامی، تا آنجا که ممکن است.

6- چاپ و انتشار قرآن جدید با کم و زیاد کردن آیات و سوره ها بر مبنای احادیث و اخباری که دلالت بر افزایش و کمبود قرآن موجود میکند." جاسوس انگلیس علاوه میکند که محمد بن عبدالوهاب، عمل کردن به چهارماده از شش ماده تعیین شده از سوی وزارت مستعمرات انگلیس را پذیرفت، ولی دو ماده این برنامه را که یکی ویران سازی کعبه و دیگری نوشتن قرآن جدید و تحریف آن بود، روی ملحوظات جهانی ناشی از واکنش مسلمانان دنیا نپذیرفت.

تاریخ کوتاه و هابیت بیان میدارد که محمد بن عبدالوهاب در سال 1157 هجری قمری وارد شهر "ذرعیه" شد و به اساس تمهدات قبلی جواسیس انگلیس، دعوت خود را با محمد بن سعود (حاکم ذرعیه) در میان گذاشت و این دعوت مورد پذیرش حاکم مذکور قرار گرفت. متعاقباً، محمد بن سعود، دختر محمد بن عبدالوهاب را برای پرسش (عبدالعزیز) ممزوج میکند و انجام اینکار، پیوند سیاسی - مذهبی بی را که مورد خواست وزارت مستعمرات انگلیس بود، میان آندو مستحکم ترمیسازد و برای نخستین بار، به بهانه مبارزه علیه کفر و الحاد، حکومت و هابی آل سعود و مذهب و هابی پی ریزی میگردد.

دلیل عمدۀ این اتحاد و ازدواج و این برنامه وسیع و خطرناک استعمار انگلیس در خاک عربستان و در گل خاور میانه اینها بودند :

چنانکه مستر همفر جاسوس انگلیس طی نگارش خاطرات خویش نیز افشا میکند، امپراتوری عثمانی، نه تنها از نظر قدرت نظامی، حیثیت سد سکندر در برابر پیش روی ها و اشغالگریهای استعمار بریتانیای کبیر در برابر اعظم آسیا و خاور میانه را داشت، بلکه از نظر عقیدتی نیز بعنوان خلافت اسلامی، ملیونها مسلمان جهان و سرزمین های وسیع بین النهرين از مرکز خلافت فرمان می بردند. یا بعباره دیگر، وجود خلیفه، حاکمیت نظام خلافتی و اعتقاد راسخ مسلمانان بدان، بزرگترین و مؤثرترین نیرو و وسیله اتحاد مسلمانان شناخته میشد. بنابر آن، امپراتوری مذکور با آنکه باسas برنامه های خصماء رقبای بزرگ خویش (روس و انگلیس) عمدآ با جنگهای دائمی در نقاط مختلف مصروف ساخته شده بود، انگلیسها میخواستند، با تحریک احساسات پیروان اسلام و اتباع امپراتوری عثمانی، یعنی با تنش از درون و هجوم از بیرون، آنرا معنا هم به فتور مواجه ساخته و عاقبت، مثالشی اش سازند.

وبخش دیگر برنامه های استعمار بریتانیای کبیر علیه امپراتوری عثمانی را نفوذ در اندرون دربار و حرم‌سرای خلفا وارکان دولت وی تشکیل میداد تا بدین وسیله، فضای ترس و بی اعتمادی، فساد مالی و اداری، کارشکنی، نارضایتی و سوء تفاهم را میان کارمندان خلافت اسلامی از یکطرف و امت اسلامی از سوی دیگر ایجاد نمایند.
باید تذکرداد که محمد بن عبدالوهاب، قبل از آنکه توجه محمد بن سعود را جلب نماید، آنگاه که پیش از آن به شهر "عُینه" رفته بود، تمایل عثمان بن احمد بن معمر امیر آن شهر را در قبال اندیشه و افکار خشونت بار خویش برانیگخت و حتا خواهر امیر مذکور را به زنی گرفت، ولی چون این شیخ بد کردار در پناه حمایت های امیر عثمان، دست به تخریب قبور و زیارتگاه ها و سایر ابنیه اسلامی زد، بنابر آن، به واکنشها و اعتراضات وسیع علمای دینی و اهالی آنجا مواجه گردید و عثمان بن معمر ناگزیر شد محمد را از آنجا برآورد تا آنکه عاقبت، با هماوغوشی و هم پیمانی با محمد بن سعود، توانست برنامه های آینده اش را جامه عمل بپوشاند.

پس، محمد بن عبدالوهاب با همکاری آل سعود و آمیختن سیاست با مذهب، ظرف پنجاه سال (از 1157 تا 1257 هجری قمری)، ظاهرًا تحت شعار مبارزه با شرک و برگشت به اصل اسلام، چنان جنگهایی را در شهر نجد و ریاض و حجاز و اطراف آن به راه انداخت که در اثر آن، هزاران نفر مسلمان اعم از زنان و مردان و کودکان، غرق در خون خویش گشتند، هزاران نفر دیگر به اسارت و کنیزی و غلامی رفتد و مال و مکنت فراوانی توسط شمشیرزنان متعصب او غارت گردید و ویرانی‌های بیشماری بارآمد.

انگلیسها در بخش مناطق عربی، به تحریک احساسات نژادی و ناسیونالیستی اعراب مسلمان و احیای غرور دوران فتوحات اسلامی آنها پرداخت تا سرزمین‌های تحت قلمرو امپراتوری عثمانی مانند عربستان، یمن، شام، عراق، فلسطین و نواحی خلیج فارس را از پیکر امپراتوری مذکور جدا ساخته و امرای دست نشانده، بيرحم، و بی تقو را در رأس هر خطۀ جدا شده بگمارد و آنها را مطابق به خواست و منافع استعماری بریتانیای کبیر مورد استفاده قرار دهد. چنانکه پس از حصول پیروزی استعمار اروپایی بر امپراتوری عثمانی و سقوط کامل امپراتوری مذکور در سال 1924 میلادی، دوکشور استعماری (فرانسه و انگلیس) قراردادی را بنام "سایکس پیکو" در سال 1916 میلادی به امضا رسا نیزند که باسas آن، مرزهای امپراتوری عثمانی شکسته شد و استعمارگران اروپایی جغرافیای خاور میانه را از نو مهندسی نمودند که ایجاد کشورهای جدیدی بنام سوریه، لبنان، عراق، عربستان سعودی، اردن، کویت و پسانتر اسرائیل، حاصل همین مهندسی استعماری بود. ایجاد انجمن‌های متعدد یهودی – مسیحی و به براه اندازی نشرات و تبلیغات وسیع، آنهم به زبان عربی در جهت تضعیف وحدت مسلمانان و تأسیس اسرائیل در قلب کشورهای عربی و کنار بحیره مدیترانه نیز از زمرة آنهمه اقدامات و فعالیتهای استعمار اروپایی، بخصوص پس از سقوط امپراتوری عثمانی بود.

چون در آن زمان، علاوه از اشغالگری سر زمین های خاور میانه، بوی نفت و گاز نیز از دل صحراء های این مناطق، به مشام تئوریسین های استعمار اروپایی رسیده بود، بنا بر آن، با به راه اندازی تلاشها و تمهدات استعماری، میخواستند علاوه از ابحار و قاره های جهان، به دریای نفت و گاز در این بخش از کشورهای عربی و اسلامی نیز دسترسی یابند. باید مذکور شد که امپراتوری عثمانی که مؤسس آن، سلطان عثمان اول فرزند ارطغرل بود، جمعاً از سال 1299 میلادی (ششصد سال) دوام نمود و قلمرو آن، بخشهایی از اروپا، آسیا، افريقا و کشورهای عربی (شام - مصر - عراق و عربستان) را دربرمیگرفت. البته امپراتوری مذکور دارای تاریخ پُر فرود و فراز حدود ششصد ساله است که مقدور نیست به همه یا حتا بخشی از آن در اینجا بپردازیم. لهذا به همین تذکر مختصر اکتفا مینماییم.

کارنامه های محمد بن عبدالوهاب و آل سعود

احیای سفلیسم توسط محمد بن عبدالوهاب بعنوان مذهب جدید برای آل سعود چنان جذبه داشت و به حدی به سود آنها تمام شد که پس از مرگ بنیانگذار آن، وهابیت تحت شمشیر خونچکان فرزندان ابن سعود (عبدالعزیز و اخلاق وی) و نیز پیروان خشن و خشک مغز این مذهب نو بنیاد، رفته رفته به ابزار ترور، قتل عام، غارت دارایی های مردم و سختگیریهای بی نظیر ایدئولوژیک علیه دگراندیشان گردید. مثلًا، عبدالعزیز جانشین ابن سعود در سال 1801 میلادی، پس تصرف شهرهایی در داخل عربستان، با بیست و پنج هزار شمشیردار تشنۀ بخون، اعم از افراد عشایر جنوب و تهامه و حجاز وغیره به سوی کربلا هجوم بُرده با بلند کردن شعار "اقتلوا المشرکین"، دست به کشتار بیرحمانه مسلمانان زدند. بأساس آماری که ثبت تاریخ شده است، به تعداد پنج هزار مسلمان اهل تشیع و اهل تسنن، اعم از خورد و بزرگ را در یک روز از دم تیغ گزرا نیزند، هزارها انسان را زخمی و معقول و معیوب نمودند، گنبد آرامگاه امام حسین

را تخریب کرده هرآنچه از جنس طلا و جواهر و فرش و ظرف و اشیای قیمتی در آن بود، به غارت برند.

قرارنوشته " رابرت دریفوس" ، این دو متحد سیاسی - مذهبی، تنها در سالهای 1920م با اقدامات مشترک و بی رحمانه نظامی خویش، " چهارصد هزار انسان را به قتل رسانیدند، چهل هزار نفر را به پای چوبه دار کشانیدند و دست و پای سیصد و پنجاه هزار نفر را قطع کردند..."

این لشکر خونریز، هر چند پس از قتال وسیع و غارت کربلا، سوی نجف، شهر مقدس دیگری در خاک عراق نیز حمله ور شدند، ولی اهالی آنجا که از وضعیت خونین کربلا آگاهی حاصل نموده بودند، به مقاومت مرگ و زنده گی پرداخته و هابی ها را به عقب گرد و ادار ساختند. یک مؤرخ سعودی بنام عثمان بن بشیر نجدی که در موقع حمله بالای شهر کربلا حاضر بوده است، چنین مینگارد : " ما کربلا را تسخیر کردیم و سلاحی نمودیم و مردمش را به برد گی گرفتیم. الحمد لله رب العالمين ما برای این موضوع عذر خواهی نمیکنیم و به کفار میگوییم سر نوشتنی مشابه در انتظار آنهاست. "

لشکر خونریز و هابی های سعودی همچنان در سال 1217 هجری قمری به فرماندهی عثمان مضایفی، بالای شهر طایف واقع در نزدیکی های مکه حمله ور شده به قتل و غارت عمومی متول گردیدند. یکی از محققان بنام جمیل صدقی زهاوی در مورد فاجعه طایف چنین نگاشته است : " از رشت ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم بود که به کوچک و بزرگ رحم نکردند، طفل شیرخواره را روی سینه مادرش سر بُریدند، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند، کشتن و چون در خانه ها کسی باقی نماند، به مغازه ها و مساجد حمله کردند و هر کس را یافتند، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتن، به حدی که تمام مردم این شهر را به خاک و خون کشیدند و شمار اندکی از پیرمردان و زنان باقی مانده را از شهر طایف اخراج کردند و به وادی و ج بُردن و در برابر سرمای شدید، بدون غذا و لباس رها کردند. همچنان کتابها را که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتابهای فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افگندند و آنها را پامال کردند"

یکسال پس از همین "فتح و پیروزی" خونین بود که لشکر و هابیان بالای شهر مکه هجوم بُردند و همینکه اهالی مکه در برابر بیرحمی های آنها تسلیم شدند، شروع کردند به تخریب قبور بزرگان صدر اسلام مانند قبر ابو طالب، عبدالملک، خدیجه و مجموع گورستان "جنت المعلی" و سایر بقعه ها و نشانه های مورد احترام مسلمانان.

و هابیان در سال 1220 هجری قمری به سوی مدینه هجوم بُردند و برای مدتی شهر را در محاصره گرفتند و پس از تصرف شهر، در آنجا نیز هر آنچه بنام آرامگاه و بُقعه و نشان از اماکن مقدسۀ اسلامی بود، بخاک یکسان نمودند. آنها می خواستند آرامگاه پیامبر اسلام را نیز ویران کنند، ولی با دخالت آل سعود و ملاحظات جهانی از اینکار منصرف شدند.

وهابی های عربستان سعودی، علاوه از سایر ویرانگریها، بی رحمی ها و خونریزی های وحشتناک شان، یکی از کتابخانه های بسیار غنی و عظیم بنام "المکتبه العربیه" را که گفته شده در آن، بیش از شصت هزار جلد کتب مختلف النوع و بیش از چهل هزار نسخه خطی منحصر به فرد مربوط به دوران جاهلیت و قرارداد های فی مابین کفار قریش و یهودیها بر ضد پیامبر اسلام و امثالهم وجود داشت نیز به آتش کشیدند.

اینک، فهرست کوتاهی از آنده از آثار و اماکن مقدس و تاریخی اسلام را در اینجا درج می کنیم که توسط فرقه وهابی وآل سعود در خاک عربستان منهدم گردیده اند:

آرامگاه بیسع در روستای اوجام واقع در قطیف

بقایای خندق مربوط به جنگ مسلمانان در مدینه

نخستین منزلگاه پیامبر(ص) پس از هجرت در شهر مدینه

مسجد و آرامگاه حضرت حمزه

آرامگاه عبدالله پدر پیامبر(ص)

آرامگاه ابوطالب پدر حضرت علی

مسجد سلمان در مدینه

آرامگاه عبدالطلب جد پیامبر(ص)

خانه یی که پیامبر در آن تولد شده بود، واقع در مکه

مسجد شمس در مدینه

بارگاه شهدای بدر

خانه یی که امامان (حسن و حسین) در آن تولد شده بودند

دیوار قدیمی اطراف شهر مدینه

البته اسمای شامل این فهرست، نمونه کوچکی از مجموع ویرانگریهای و هابیان در دو شهر مقدس مکه و مدینه تلقی شده میتواند، ورنه ده ها اسم دیگری نیز باقیستی بر این فهرست افزود.

باید متذکر شد که وهابی های عربستان سعودی، بر بنیاد برنامه های سیاسی - اطلاعاتی استعمار انگلیس در منطقه و پس از حصول پیروزی هایی در نجد و ریاض و مکه و مدینه و حجاز و سواحل خلیج فارس، چنانکه طی صفحات قبلی نیز تذکر داده شد، در عین حال شعار اتحاد قبایل عربستان، وحدت عرب، استقلال خواهی و مبارزه علیه امپراتوری عثمانی را نیز بلند نمودند که یکی از خواسته های مهم استعمار انگلیس بود. بنابر آن کلیه این تحركات و اقدامات نظامی و تبلیغاتی آنها، با پشتیبانی مالی، سیاسی و اطلاعاتی انگلیسها توأم بود؛ زیرا هر پیروزی و پیشرفت وهابی ها، استعمار پیر اروپایی را یک قدم به هدف های از قبل تعیین شده آن نزدیکتر میکرد. مثلاً، یکی از جوایز دیگر بریتانیای کبیر بنام " سنت جان فیلبی " که در واقع، افسر سازمان اطلاعاتی (ام. آی. 6)

آن کشور بود، نه تنها وظیفه داشت همیشه در کنار ملک عبدالعزیز باشد، بلکه وی در ارتباط تنگاتنگ با محمد بن عبدالوهاب، "همفر"، "لارنس" و سایر جواسیس وزارت مستعمرات انگلستان در منطقه، سعی خسته گی نا پذیر بخراج میداد تا ویروس خشونت مذهبی و هابی و خصومت در برابر اهل تشیع و سایر فرق اسلامی را در مغز و روان آل سعود تزریق نماید. این تلاش و نزدیکی "فیلبی" تا بدانجا ادامه یافت که حتا بگونه تاکتیکی به وهابیت نوظهور پیوست و نام "شیخ عبدالله" را برای خویشتن برگزید و مشاور بسیار حرم ملک عبدالعزیز گردید.

ابن عبدالعزیز، چنان تحت تأثیر عظمت نظامی، قدرت مالی و فعالیت‌های استخباراتی استعمار بریتانیا و شوکت یابی سیاسی در پناه حمایت‌های آن کشور رفته بود که طی یکی از پیام‌های تلگرامی اش عنوانی دولت بریتانیا، چنین مینویسد :

"آقای من ! سرپرسی کوک نماینده بریتانیای کبیر، عزتش مستدام باد! ورود سپاه بزرگ انگلیسی شما به عراق، پیروزی آشکار برای مسلمین و عزت و جاه برای ماست. بزرگی و خدمات ما را برای بریتانیای بزرگ و دوستی و صمیمیت ما را برای همیشه بپذیرید. نوکر شما : امیر نجد و عشاير آن عبدالعزیز آل سعود "

و در جای دیگر، سرپرده گی اش به استعمار انگلیس و خیانت به حق مردم مسلمان فلسطین را اینگونه ابراز میدارد:

"من سلطان عبدالعزیز بن عبدالرحمن الفیصل آل سعود اقرار میکنم برای "سرپرسی کوک" نماینده بریتانیای کبیر، از طرف من مانع نیست که فلسطین را به مسکینان یهود و یا غیر یهود که بریتانیا بخواهد، ببخشم. از زیر پرچم بریتانیا بیرون نخواهم رفت تا روز قیامت."

این نکته را نیز باید متذکرشد که وهابیان، پس از لشکرکشیهای عثمانیها در سالهای 1812-1815 و 1818 م به شکستهای سختی در داخل عربستان نیز مواجه شدند. لشکر عثمانی، شهرهای متصرفه توسط نیروهای وهابی مانند نجد و درعیه و ریاض و مکه و مدینه را

مجدداً تسخیر کردند و شهر نجد، مرکز و هابیت آل سعود را بخاک یکسان نمودند. پس از آن بود که وهابی‌ها بقیه سالهای قرن نزدهم را ازنظرسیاسی درحال نیمه جان در صحراء عربستان سپری نمودند و حاکمیت خون و خشونت آن‌ها تا مدتی در هاله بی‌از سکوت نسبی فرو رفت. اما، درنتیجه تلاشهای پیگیر محمد بن عبدالعزیز، اخلاف محمد بن عبدالوهاب و حمایت‌های بی‌انقطاع مالی و نظامی بریتانیا، باز هم آل سعود با اندیشه‌های وهابیت احیا گردید. بویژه در قرن بیستم، بخصوص پس از جنگ اول جهانی، تضعیف و تلاشی امپراتوری عثمانی و بازشدن پای ابرقدرت تازه نفس (ایالات متحده امریکا) به خاور میانه واستخراج نفت از سینه صغاری آن کشور، جنبش وهابیت در زیر عبا و قبای آل سعود جان دو باره گرفت. بخصوص پس از سالهای 1970 میلادی و با تراکم ثروت‌هنجفت ناشی از فروش نفت، این جنبش مذهبی فتنه انگیز، به گسترش بیشتر پرداخت تا آنکه، در سالهای اخیر، مرز کشور سعودی را عبور نموده بصورت شتابنده بی به سوی سایر کشورهای اسلامی خاور میانه و حتا کشورهای آسیایی و افریقایی می‌تازد.

گفتنی است که تأسیس سلطنت وهابی آل سعود، سه مرحله تاریخی – نظامی آتی را سپری نمود تا استوار و مستحکم شد :

1- از 1744 تا 1818 میلادی: طی این مدت، آل سعود توانست سراسر خاک عربستان را به تصرف خویش درآورد. مگرچون سرای ای حاکمیت آنها را بیماری هویتی در برگرفته بود، بنابر آن، با مخالفت‌های جدی کشورهای خارجی، بخصوص مورد حمله امپراتوری عثمانی به فرماندهی محمد علی پاشای مصری فرار گرفت و راه اضمحلال پیمود.

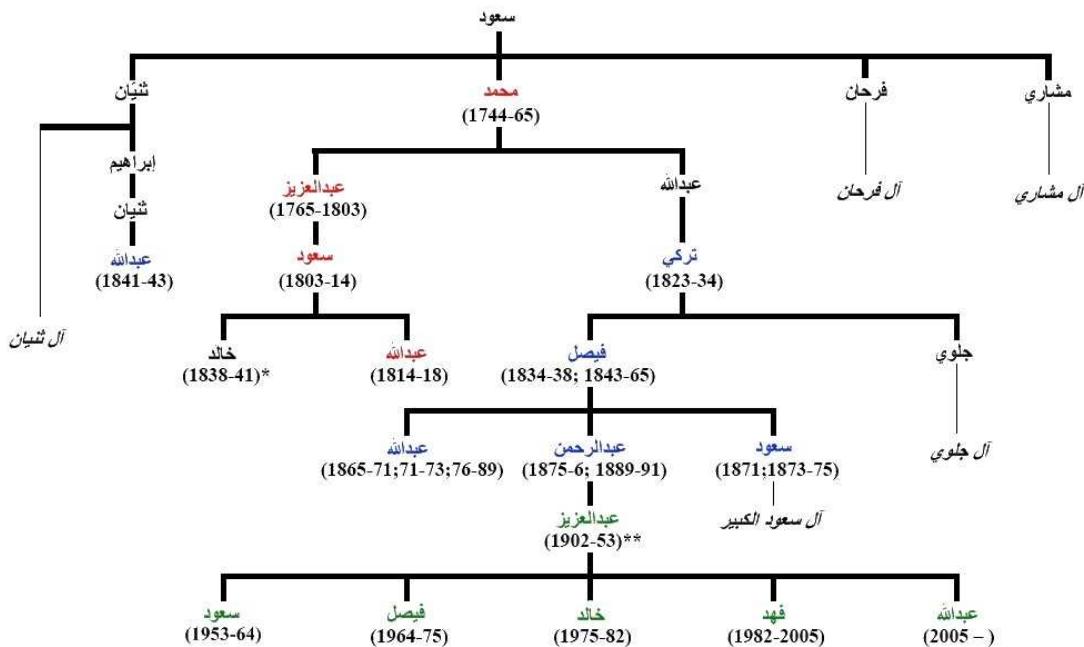
2- از 1824 تا 1887 میلادی : طی این سالها، باز هم آل سعود موفق شد منطقه نجد، واقع در عربستان مرکزی را متصرف گردیده و بر وهابیسم مطلق تکیه نماید. ولی با نزاع‌ها و اختلافات درونی مواجه شد و توسط نیروهای "رشید پاشا" منقرض گردید.

از 1932 تا امروز: دولت آل سعودی در مرحله سوم فرود و فراز سیاسی – نظامی خویش، توسط عبدالعزیز بن سعود در سال 1932م و پس از جنگها و تلاشهای طولانی و اما، با پشتیبانی آشکار استعمار بر تانوی تأسیس گردید و پس از تصرف ریاض، نفوذ و حاکمیت اش در آن سر زمین سراسری شد.

البته هر دوره از سه دوره مذکور، توضیح و تفسیر خاص خودش را دارد که هرگاه به همه آنها بپردازیم، سخن به درازا خواهد کشید. پس اینک نسب نامه آل سعود را در اینجا درج میکنیم تا خواننده با ملاحظه آن، به گنه هستی این خانواده پی برد:



ملک عبدالعزیز فرزند محمد بن سعود سرسلسله آل سعود



این موضوع نیز گفتی است که باری ملک عبدالعزیز در دهه دوم قرن بیستم، با موجی از اعتراضات و اقدامات خشونت بار بخشایی از وهابی‌های تندروتر در چارچوب سلطنت آن کشور، بخصوص با مخالفت مسلحانه شبه نظامیان وهابی که در خدمت شاه بودند، مواجه شد. این مخالفت‌ها، عمدتاً در اعتراض به پدیده‌های تکالوژی و دانش جهان غرب مانند تمدید تلفون و تلگراف، احداث شوارع و بکار گرفتن بخشایی دیگری از فرآورده‌های علمی مورد نیاز استعمار اروپایی در خاک عربستان بود که به زعم شورشیان رجعتگرای وهابی، "این بدعت‌ها" به معنای دورشدن از اندیشه‌های احمد بن حنبل، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب تلقی می‌شد. این شورشها و مخالفت‌های مسلحه سلطنتی خود کاملاً سلسله سعود باز هم درپناه فتوواها و اندیشه‌های آل شیخ (بازمانده‌های محمد بن عبدالوهاب) و بالای استخوانهای کشته شده‌های بیشمار بنا نهاده شد و آهسته آهسته به سوی استحکام حرکت نمود. ازان زمان تا کنون، همان پیمان دوچانبه آل سعود با آل شیخ پا بر جاست؛ یعنی جلو سیاست و کیاست در کف آل سعود و قبضه امور مذهبی

و قضا و فتوا در بد اخلاق بنیانگذار وهابیت میباشد.



Jendral Badui, Ibn Saud, Prince Husein, Muhammad bin Abdul Wahab, Sir Percy Cox

محمد بن سعود نشسته در وسط، محمد بن عبدالوهاب (ایستاده به سمت چپ وی) و سرپرسی کاکس نماینده انگلیس (نفر آخر سمت چپ)

حال باید گفت که نام رسمی این کشور، "المملکت العربیت السعویدیه" است که با دو ملیون و یکصد چهل و نه ملیون کیلو متر مساحت، تخمین 27 ملیون نفوس (16 ملیون افراد بومی و بقیه اتباع خارجی) را در خود جا داده است. عربستان سعودی، در جنوب با او قیانوس هند، خلیج عدن، حضرت الموت، عُمان و یمن، از غرب با دریای سرخ، از شمال به اردن و عراق و از شرق به کویت، قطر، امارات متحده عربی، بحرین، ابوظبی، خلیج فارس و شارجه هم مرز است و از نظر مساحت نیز برابر ایران، سه برابر فرانسه و چهار برابر عراق میباشد. عواید سالیانه این کشور از مدرک استخراج و فروش نفت، مبلغ 17 میلیارد دالر گفته شده است .

عربستان سعودی دارای سیزده ایالت است مانند ماجه، تبوك، جaran، گجوف، حائل، حدود شمالی، ایالت شرقی، ریاض، عسیر، قصیم ، مدینه ، مکه و نجران.

فراموش نباید کرد که قبل از عروج آل سعود، شهرهای مقدس مکه و مدینه در اختیار "شریف حسین" (نیاکان "ملک حسین" پادشاه متوفی اردن بود) اما فعل و انفعالات سیاسی - مذهبی - نظامی اوایل قرن بیستم و جنگهای فرسایشی و خونبار میان نیروهای آل سعود و "شریف حسین" استعمار برتانی را وادار نمود تا جغرافیای جدیدی بنام "اردن" را درخاور میانه و در انتهای غربی قلمرو عربستان سعودی ایجاد نموده آل شریف حسین را در آنجا به حاکمیت برساند که این سلسله تا امروز ادامه دارد.



ستاره بخت آل سعود وقتی بیشتر در خشیدن گرفت که فرانکلین روزولت رییس جمهور ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۴۵م یعنی در سالهای پایانی جنگ دوم جهانی، بنابر نیاز آن کشور به نفت و گاز، با ملک عبدالعزیز در کشتی جنگی امریکایی بنام (یو.اس.اس. کونسی) در کanal سویس ملاقات بعمل آورد و یک قرارداد مخفی میان دو کشور به امضا رسید. متن و مفاد قرارداد میگفت که عربستان سعودی منابع نفتی اش را با حفظ مصوونیت در اختیار امریکا قرار میدهد و ایالات متحده امریکا بالمقابل، بقای سلطنت آل

سعود و امنیت قلمرو او را تضمین مینماید. مقاد این قرار داد تا امروز، مورد احترام هردو جانب بوده و با جدیت مرعی الاجرامی باشد.

برهمین بنیاد است که علی رغم آنهمه افراطگرایی، دهشت فزایی و تروریست پروریهای آل سعود و همه گونه نقض آشکار حقوق بشر، حقوق زنان، سربریدنها، ظلمت گسترشیها، حمایت مالی و سیاسی از گروه‌های طالبان، الشباب، بوکوحرام، القاعده و داعش که از سوی وهابیان اورنگ نشین سعودی صورت می‌گیرد، باز هم نه تنها اندکترین اعتراضی از سوی ابرقدرت امریکا به مشاهده نمیرسد، بلکه مورد حمایت های جدی و دائمی آن نیز قرار دارد.



روزولت ریس جمهور وقت امریکا حین ملاقات با ملک عبدالعزیز در داخل کشتی جنگی

در سال 1945 میلادی

این نزدیکی سیاسی – اقتصادی و این رابطه خاص دو جانبه میان ایالات متحده امریکا و عربستان سعودی به حدی عمیق و دقیق است که حتا واقعه تروریستی خونین یازدهم

سپتemberکه درنتیجه نقش عمدۀ پانزده تن از شهروندان سعودی انجام داده شد و با آنکه حمایت فکری و مالی مقام های آل سعود از این برنامه تروریستی محرز گردید، باز هم مقام های امریکایی خم برابر نیاورده و هیچگونه فشاری بالای رژیم وهابی آن کشور وارد نکردند.

آل سعود قبل از عقد قرارداد دو جانبه با ایالات متحده امریکا، قرارداد دیگری نیز با انگلستان به امضا رسا نیده بودند که بروفق آن، جانب سعودی تعهد سپرده بود نفت آن کشور را انگلستان استخراج نموده و آنرا بگونه خاص و انحصاری خریداری نماید و بالمقابل، مقام های انگلستان متعهد شده بودند که دربرابر حصول چنین امتیاز اقتصادی سیاسی، ازبقای خاندان سعود و امنیت عربستان حمایت سیاسی – نظامی بعمل آورند. مفاد این قرارداد نیز تا امروز مورد احترام و رعایت هردو جانب میباشد.

برخی از دانشمندان امور دینی و تحلیگران تاریخ اسلام، وهابی ها را همسان و هم فکر خوارج میدانند که در زمان علی بن ابی طالب ظهور کردند و در واقع، نخستین گروه تکفیری در مسیر تاریخ اسلام شمرده میشوند. این دانشمندان و تحلیلگران میگویند، خوارج بودند که مخالفان شان را گلا کافر و مشرک میخوانند، کسانی را که به نفع آنها مایل به جنگ نبودند، نیز کافر میگفتند، سرزمین مخالفان شان را "دارالکفر" و باشندۀ های آنرا "واجب القتل" و زنان و فرزندان شان را "مباح الدم" میدانستند.

محمد بن عبدالوهاب نیز با همین ساده گی حکم تکفیر علیه مسلمانان را صادر میکرد و خون آنها را به سهولت تمام به زمین می ریخت. مثلًا میگفت : " هر کس شهادتین را بخواند، مگر از مرده گان استعانت کند، کافر و مشرک است و خون و مال او حلال "

نمونه هایی از فتوا ها و طرز دید و هابی ها

وهابی ها، همانطور که قرائت و برداشت خاص و مندراوری خود شان را از آیات و حدیث و درجمع، از دستورات اسلامی دارند، همانسان که با سهولت و بیباکی تمام حُکم تکفیر و قتل و تراج دگراندیشان را صادر مینمایند، همان طورهم وقتاً فوقت، فتوا های عجیب و مضحك و ضد عقل و شعور انسانی را نیز از فابریکه فتوا سازی شان بیرون میکشند. بد نخواهد بود برخی از فتاوی به اصطلاح شیوخ و علمای و هابیت را در اینجا درج نماییم تا دانش ستیزی و خرد گریزی های آنان بیشتر شناخته آید :

- * تخصیص دادن دو روز عید برای زیارت یا دیدار زنده ها بدعت است
- * از جا برخاستن در برابر پرچم هر کشور و یا سلامی به آن، از جمله بدعت های منکری است
- * آویزان کردن تصویر بر دیوار، بخصوص که سر آن آشکار باشد، اصل شرک است
- * شستن دستها و صورت با صابون در موقع وضو گرفتن نامشروع است
- * اگر کسی وضو داشته باشد، گوشت شتر (نر یا ماده) را بخورد، وضویش باطل میشود
- * ایستادن دختران یا پسران در مقابل معلمین شان، کراحت است و جواز نیست
- * چون ظاهراً ادله شرعیه اثبات میکند که خورشید است که به دور زمین می چرخد و به سبب آن، شب و روز در سطح زمین پدید می آید، آما آنچه را که علمای نجوم امروزه میگویند برای ما به درجه یقین نرسیده است و لهذا، دست از کتاب پروردگار و سنت نبی بر نمیداریم.
- * عید میلاد شخص یا اولادش یا به مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است
- * رفتن به غارکوه حرا بدعت و شرکت است
- * حمل جنازه با ماشین هایی که مخصوص جنازه است (امبولانس) و تشییع جنازه ای که در ماشین است ، غیر مشروع است .

* اگر مردی دخترش را که در شرق جهان با وی زنده گی میکند به همسری پسری در آورد که او در غرب جهان با پدرش زنده گی میکند و هیچگاه یکدیگر را نبینند و از محل زنده گی بیرون نروند و شش ماه از ازدواج آنها بگذرد و دختر صاحب فرزند شود، پدر او همان کسی خواهد بود که در غرب دنیا زنده گی میکند، اگرچه هیچگاه همسرش را ملاقات نکرده و حتاً ندیده باشد.

* هر کسی که در بازی فُثُال گول بزند و سپس بود تا بقیه او را دنبال کند و بغل نمایند، باید بصورتش ٹف انداخت و تنبه اش کرد

* بستن کمر بند ایمنی {در موقع راننده گی} حرام است؛ زیرا مانع قضا و قدر میشود
* شستن گوشت قبل از پختن بدعت است

* جشن گرفتن برای میلاد پیامبر شرک است

* بنا کردن گنبد با لای قبور و بوسیدن ضریح شرک است

* اعتقاد داشتن به سلطه غیبی پیامبر و اولیا شرک است

* هر درخواست و طلب حاجات، غیر از خدا، شرک است

* تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان شرک است

* همبستر شدن شوهر با زنش که تازه فوت کرده باشد، رواست

* خوردن گوشت "جن" (?) حلال است

* جهاد النکاح با محارم رواست

* جهاد النکاح "همخوابه شدن دختران جوان با جهادگران اسلامی در جریان جنگ" رواست.

* کشتن همکار یا همکاران بی نماز رواست.

* بوسیدن همسر، وضو را باطل میکند

* حضور دختر با پدرش در یک مکان خلوت حرام است

* کارکردن زن بعنوان فروشنده حرام است

- * خوابیدن زن در کنار دیوار حرام است؛ زیرا دیوار مذکر (؟) میباشد
- * بازدید از فیس بُک حرام است
- * سوارشدن زن بالای بایسکل حرام است؛ زیرا بایسکل عزاده شیطان میباشد
- * خوردن گوشتی که بدست شیعه ذبح شده باشد، حرام است
- * هرگاه چند نفر از شیر یک گوسفند استفاده کنند، خواهر و برادر رضایی (؟) میشوند
- * وقتی دو نفر (یک زن و یک مرد) در یک محل کار میکنند، اگر بخواهند محرمیت میان شان ایجاد گردد، زن باید پنج بار از شیر خود به همکار مرد بخوراند. در آن صورت است که زن میتواند چهره و موی خود را به مرد همکارش بنمایاند.
- * کسی که به علت بیماری ایدز بمیرد، شهید است
- * شنیدن آیات قرآن حین راننده گی و در محل کار حرام است
- * خوردن بادنجان رومی برای مسلمان حرام است؛ زیرا وقتی آنرا بطور عمودی قطع میکنید، صلیبی را (؟) در وسط آن می بینید
- * پوشیدن شلوار (پطلون) برای زنان جایز نیست.
- * هر کسی که از آنفلوانزا خوکی بمیرد، شهید است
- * مرگ به سبب طاعون، شهادت است
- * با کشتن هفت نفر از محبان اهل بیت، به بهشت خواهد رفت
- * اهدای گل برای بیمار، حرام است
- * شستن گوشت قبل از پختن آن، بدعت است؛ زیرا اصحاب پیامبر گوشت را بدون شست و شو می پختند و میخوردند.
- * خرید بارنگ توسط زنان حرام است

وهابیت یا سلفیسم که دنیایی از خشونت و بی رحمی و بی خردی را در نهاد خودش نهفته دارد، بخصوص در این اواخر، در کارنامه های خونین گروه های "النصره" و "بوکو حرام" و طالبان و "لشکر طیبه" و داعش در کشور های سوریه، عراق، نیجریه، پاکستان و افغانستان و جاهای دیگر مبارز است؛ زیرا افراد این گروه ها و پیروان آنها دارای افکار و اعتقاداتِ ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب هستند.

عوامل گسترش و هابیت

در کنار سایر اسباب و عوامل گسترش و هابیت در منطقه و جهان، دلایل و عوامل آتی نیز در این زمینه، کاملاً مؤثر بوده اند:

* ساخت و ساز مساجد با هزینه های زیاد در کشورهای اسلامی و حتا غیر اسلامی (در آسیا، اروپا و امریکا)

* تأسیس مراکز و دانشگاه های اسلامی در برخی از کشورها مانند دانشگاه اسلامی در مراکش، مسجد و دانشگاه فیصل در اسلام آباد و اینک، مرکز بزرگ اسلامی که قرار است به زودی در قلب شهر کابل اعمار گردد.

* چاپ و پخش وسیع آثار "ابن تیمیه" و پیروان او به زبانهای مختلف جهان برای مسلمانان ساده دل و ساده اندیش در ممالک اسلامی

* استخدام تعداد زیاد "علمای دین"، محققان، نویسنده گان و دانشگاهیان در مراکز و مؤسساتِ و هابی

* اعطای بورسیه ها برای اتباع کشورهای اسلامی، مغزشویی آنها در خاک عربستان سعودی توسط مدرسین و هابی و فرستادن آنها به کشورهای شان غرض کار و تبلیغ و تلاش درجه تزریق اندیشه های سلفی نوع سعودی در میان نسل جوان.

* چاپ هزاران جلد قرآن با تفسیر و ترجمه نوع و هابی (سلفی) و توزیع آنها در میان مسلمانان جهان

* حمایت و تمویل صدھا گروه، نھاد و سازمان و هابی در سراسر جهان با مخارج ملیونها دالر و دینار

* تأسیس صد ها دستگاه تبلغیاتی (نوشتاری، گفتاری، تصویری و اینترنتی) و استخدام تعداد زیادی گرداننده و گوینده و نویسنده برای پیشبرد آنها

* تبلیغ و ترویج اندیشه های جهادی، بخصوص در سرزمین های اشغال شده و استفاده ابزاری از "مجاهدان" درجهت و هابی سازی آنها

* استخدام هزاران استاد و مدرس و مبلغ در مساجد، مکاتب، دانشگاه ها و مراکز اسلامی با پرداخت حقوق و امتیاز های وسیع برای آموزش شاگردان، طلباء و نمازگزاران

* ارسال کتب درسی و دینی به مکاتب و مدارس اسلامی برای کشورهای فقیر، ظاهراً تحت نام "اخوت اسلامی" و اما، در واقع با رویکرد های خاص تبلیغی و ترویجی افکار و هابی

* برگزاری مسابقات قرآن خوانی، حفظ و تجوید آن در ممالک مختلف اسلامی با پرداخت مخارج مالی و با دردست داشتن اصل اداره و نیز تزریق افکار سلفی در میان قاریان و حافظان قرآن

* گزینش لقب "خادم الحرمين الشريفين" از سوی سرستنه آل سعود و سؤاستفاده از این لقب در میان مسلمانان دنیا

* جلب حمایت قدرتهای بزرگ جهان درجهت گسترش و هابیت با فرستادن افراد "تبلیغی" به کشورهای اروپایی و امریکایی و هموارسازی سهولت های لازم برای آنها.

* پخش ملیونها جزو، اعلامیه و رساله به منظور آموزش‌های مذهبی (وهابیت) در میان ملیونها نفر در مراسم سالیانه حج و حتا جلب و جذب و سر بازگیری

* ادعای دفاع و نماینده گی از اهل تسنن درجهان و فریب اذهان عامه

عربستان سعودی آبستن حوادث خونین

رژیم دیکتاتوری وهابی عربستان سعودی، علی رغم آنکه امروز غرق در رفاه اقتصادی است و از نظر سیاسی هم از حمایت های بیدریغ ابرقدرت امریکا بهره مند بوده ظاهراً رژیم با ثبات انگاشته می‌شود، با معضل و موافع (مرئی و نا مرئی) داخلی و خارجی زیادی مواجه است که احتمالاً در آینده نه چندان دور، چون بمب ساعتی به صدا در خواهد آمد. اسباب و دلایل این گره ها و آبستن های ناشی از وضعیت سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک آن کشور، در مسایل آتی نهفته می‌باشد:

در بعد داخلی:

باساس برخی از آمارها، پانزده درصد نفوس عربستان را شیعیان تشکیل داده و اکثریت آنها در مناطق نفت خیز واقع در شرق کشور زنده گی می‌کنند. و اما، بر بنیاد اندیشه های وهابیت از یک طرف و نبود تأمین عدالت و تطبیق برنامه های رفاهی عادلانه از سوی دیگر، این اقلیت اهل تشیع از سالها بدینسو تحت فشار های سیاسی و تعصبات شدید مذهبی قرار داشته حتاً مورد نفرت مقام های آل سعود و آل شیخ قرار دارند و گاهی هم بعضی از این مقام ها، این بخش از شهروندان را "نجاسات شیطانی" می‌خوانند. چنانکه، در اوخر ماه می سال 2015 میلادی برای نخستین بار، انفجار بزرگ و خونینی در یکی از مساجد اهل تشیع در شهرک "قطیف" واقع در ایالت الشرقيه عربستان انجام داده شد که در نتیجه آن، به تعداد بیست و یک کنفرکشته و بیشتر از یکصد نفر زخمی شدند. مسلمان این حادثه غمناک، نه تنها شهروندان شیعه مذهب عربستان سعودی را بیشتر از پیش

ناراض و نگران میسازد، بلکه احساسات جمهوری اسلامی ایران، شیعیان سراسر جهان و هر انسان با وجودان را در برابر حاکمیت آل سعود قرار میدهد.



انفجار خونین در یکی از مساجد اهل تشیع در عربستان سعودی

این بخش از شهروندان سعودی، نه تنها از رهگذر اقتصادی و اجتماعی دچار محرومیت هستند، بلکه غالباً مورد تهدید، تخویف، سوژن و سرکوب همیشه گی نیز قرار میگیرند. زیرا مقام های سعودی، بر بنیاد تضاد های جدی فکری - سیاسی که با جمهوری اسلامی ایران دارند، تصور میکنند شیعیان عربستان، مورد استفاده ابزاری و تبلیغاتی ایران قرار دارند.

دشمنی و خصومت و هابی ها در برابر اهل تشیع آنقدر جدی و عمیق است که یکی از شیوخ آنها در مورد شیعیان چنین فتوا صادر کرده است : " به ازدواج درآوردن دختران اهل سنت به فرزندان شیعه جایز نیست و در صورت وقوع آن، نکاح باطل است؛ زیرا آنچه از شیعه معروف است این که آنان اهل بیت را صدای زده و به آنها استغاثه میکنند و این شرک اکبر است. "

نسل جوان این مملکت، با آنکه غالباً دارای تحصیلات بلند میباشند، اما اکثر آنها در آتش بیکاری و تبعیض سیاسی میسوزند؛ زیرا تمام شغل دولتی و کرسی های رسمی در انحصار آل سعود، آل شیخ و روابط آنها میباشد. بر بنیاد برخی از آمار های منتشر شده، مجموع افراد خاندان شاهی در این کشور، از چهار هزار تا هفت هزار تن تخمین زده شده

که همینها، همه کاره امور، حاکمان خود کامه و صاحبان تمام امتیازات مالی و سیاسی عربستان سعودی میباشند. برخی از آمار منتشره نشان میدهد که ثروت خالص خاندان شاهی عربستان سعودی، بالغ بر یک اعشاریه چهار تریلیون دالر میگردد. این درحالیست که بیست درصد مجموع جمعیت این کشور، در زیر خط فقر زنده گی مینمایند.

دیکتاتوری دولتی - مذهبی و اختناق سیاسی در تحت حاکمیت آل سعود چنان شدید است که نه تنها کوچکترین آزادی افکار و بیان در آنجا وجود ندارد، بلکه اگریکی از شهروندان آن کشور، جرأت بخرچ داده زبان یا قلمش را درجهت انتقاد یا اعتراض علیه حاکمان مستبد بکاراندازد، جایش یا به زندان است و یا سرش بایستی از تنفس جدا ساخته شود. چنانکه یکی از وبلک نویسان جوان سعودی بنام (رانف بدوى)، تنها به جرم نشريک انتقاد مبنی بروضعيت بد اقتصادي کشور در ماه های اخير، به ده سال زندان و یکهزار تازیانه محکوم گردید.

زنان عربستان، در تحت شرایط ننگین فکری و تعصباتی ناشی از حاکمیت ارتجاع و هابی و اختناق سیاسی، بگونه بردۀ وار بسر میبرند. حقوق زن و حقوق بشر در تحت حاکمیت آل سعود اصلاً مطرح نیست. راننده گی برای زنان و دوشیزه گان در حکم گناه کبیره بوده و مجازات زندان دارد. زنان عربستان، ولو سخت بیمار و حتا در حال کوما فرار داشته باشند، نمیتوانند بدون " محرم " به بیمارستان مراجعه کنند. حجاب کامل یا پوشش سیاه رنگ از سرتا پا که توسط آل شیخ تعیین شده، حتمی است. حتا در برخی نواحی کشور مانند شهرهای جنوبی مانند " خمیس " و " مشیط " اوضاع چنان مختنق و غیرقابل تصور است که مثلاً، شوهر، علی رغم آنکه زنده گی مشترک چندین ساله با زن خویش داشته باشد، نمیتواند روی همسرش را ببیند. پس، این بدنۀ بزرگ جامعه عربستان نیز از اوضاع مسلط سیاسی - مذهبی و اجتماعی سخت ناراض بوده کلاً مخالف چنین شرایط بiddad گرانه هستند.

اکثریت شهروندان این کشور مخالفت‌های گاه و ناگاه شان از روشها و سیاست‌های شاه و حواریون آن را پنهان نمی‌کنند. این تضاد‌ها و مخالفت‌ها، گهگاهی در یک سلسله حوادث خونبار انفجاری و تروریستی نیز متبلور می‌شوند. بر جسته ترین این تبلور و تبارز مخالفت فکری – سیاسی و هابیت علیه خاندان شاهی عربستان در اوایل سال 1979 میلادی به نمایش گذارده شد که انعکاس جهانی نیز داشت. موضوع از این قرار بود که یک گروه پنجصد نفری اعم از مردان و زنان مسلح به رهبری یکی از وهابی‌های تند رو بنام "جهیمان العتبی" (یا جهیمن قطبی) که خود، از زمرة افسران نظامی سابق گارد ملی عربستان بود، مسجد الحرام را برای چندین شب و روز اشغال نموده علیه فساد خاندان شاهی تبلیغ نمودند و جدال خونین با نیروهای امنیتی آن کشور به راه انداختند.



نمونه‌یی از مجازات‌های مذهبی و خیابانی در عربستان سعودی

بعداً افشا گردید که سلاح‌های دست داشته این گروه مخالف و مهاجم، از درون زرادخانه‌های گارد ملی آن کشور بیرون کشیده شده بود. هر چند اعضای این گروه مسلح، با استفاده از گاز اشک آور و استعمال سلاح، با همکاری نزدیک متخصصین امریکایی،

انگلیسی و فرانسوی، دستگیریا کشته شدند و غایله ظاهراً فرو نشست، اما اختلافات میان وهابیان تندرو با آل سعود از یکطرف و میان (وهابی های نرم و افراطی) هنوز هم به قوت خود باقیست. دلیل عده تضاد و اختلاف میان وهابی های افراطی و خاندان شاهی از آنجا نشأت میکند که افراطیون، شاه و شهزاده های عیاش و قدرتمند را فاسد، گمراه و خدمتگزار جهان غرب دانسته اعمال آنها را مغایر راه و رسم اصلی و هابیت یا سلفیسم می انگارند. این درحالیست که "ملک فهد بن عبدالعزیز" که در سال 1982م به پادشاهی رسید، بگونه فریبکارانه یی خودش را "خادم الحرمين" خواند تا نزد آل شیخ در داخل و نزد افکار عامه مسلمانان در خارج از عربستان سعودی وجهه و مشروعیت بیشتر کسب کند.

در بعد خارجی:

رژیم وهابی عربستان سعودی، با پیروی از سیاست های غرب به رهبری ایالات متحده امریکا و قرارگرفتن در خدمت منافع آن کشور از یکسو و با سرمایه گذاریهای عظیم روی ترویج و گسترش وهابیت در سراسر جهان و حمایت همه جانبه از حرکات و جنبشهای افراطی سلفی مانند گروه القاعده، طالبان، جبهه النصره، بوکوحرام، الشباب، سپاه صحابه، لشکر طیبه، جمعیت التبلیغ، داعش و امثالهم در کشورهای مختلف اسلامی مانند پاکستان، سوریه، عراق، لبنان، یمن، سومالی، نیجریه، افغانستان، بنگلہ دیش و غیره، خودش را موازی با معضلات درونی، به مشکلات، مخاطرات و دردسرهای تازه خارجی نیز دست و گریبان نموده است. این مخاطرات سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک، بخصوص در قبال بلند پروازیهای اخیر آل سعود، مداخلات سیاسی، اطلاعاتی و نظامی در کشورهای حاشیه خلیج فارس و از جمله، بحرین و همسایه شمالی اش یمن بیشتر به ملاحظه میرسد. پس از مرگ ملک عبدالله که بتاریخ 23 ماه جنوری 2015م صورت گرفت و سلمان بجایش نشست، حرکات و اقدامات افراطگرایانه سلفیسم، تکریم بیشتر

از بقایای آل شیخ و عملیات نظامی علیه همسایه‌های عربستان سعودی، بویژه علیه یمن افزایش یافته است.

بخصوص، ظهور داعش یا " دولت اسلامی عراق و شام " که با هسته گذاری و حمایت خاص آل سعود در سوریه و عراق صورت گرفت و موجب ریختن خونهای زیاد و ویرانگری‌های وسیع در هردو کشور گردید و هنوز هم ممالک مختلف اسلامی را تهدید میکند، نماد منفور دیگری شد مبنی بر دست بازیها، مداخلات و اشغالگریهای رژیم مذکور علیه جان و مال ملیونها انسان و منافع ملی ممالک خاورمیانه. ظهور داعش نه تنها مایه نگرانی شدید رژیم‌ها و ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان در منطقه و جهان گردید، بلکه اسباب دلهره و نگرانیهای فکری- سیاسی در درون جامعه سعودی را نیز بارآورده است. برخی از مقام‌های رژیم و هابی عربستان سعودی درک کرده اند که داعش، موضع همان گروه و هابی افراطی را دارد که اعمال و سیاست‌های آل سعود را بر نمی‌تابد و نهایتاً با طرح تأسیس خلافت اسلامی، در تضاد و تقابل با رژیم قرار می‌گیرد. سلفیسم آل سعود مردم و سرزمین زیبای لبنان، یوگوسلاویای سابق، چن، مصر و بنگلہ دیش را نیز بی‌اثر نگذاشته است.

مقام‌های سعودی در اوخردهه پنجاه سده گذشته، تعدادی از طلبای آموزش دیده و دستوری را که مجهز با افکار و اندیشه‌های و هابی (سلفی) بودند، روانه لبنان نمودند تا لانه‌های تبلیغات و هابیگیری را در آن سرزمین ایجاد کنند که کردند. یکی از این " طلبای " مراکز اسلامی عربستان سعودی، " شیخ سالم الشهال " بود که توانست تعداد زیادی از جوانان را مغزشویی نموده جمعیتی را بنام " نواح الجيش اسلامی " به دورخویش گرد آورد. طلبه دیگری که پسانها بنام " شیخ عبدالرزاق الزغبی " یاد شد، گروهک " فتح الاسلام " و " جنبش توحید اسلامی " را با همراهی گروه‌های سنی دیگر در لبنان بنیان گذاشت و حتا تحریکات نظامی و تروریستی را در آنجا به راه انداخت. که بخشی

از ترورها و انفجارهای خونین علیه کلیساها و مؤسسات خارجی در سالهای ماضی، حاصل کار آنها بود.

همین وهابی‌ها بودند که با تشکیل "جبهه نجات اسلامی" در الجزایر و به راه اندازی جنگهای تعصّب آمیز مذهبی در چند سال گذشته، به تعداد بیشتر از یکصد هزار انسان بیگناه آن کشور را به قتل رسا نیدند و حتاً کودکان معصوم را حلق آویز نمودند و رسم (تکفیر) را به اوجش رسا نیدند.

حتاً در فرانسه، این کشور پیشرفته اروپایی نیز در اواسط سال 1980 میلادی، انجمن اسلامی نوع وهابی توسط یکی از شیوخ سلفی بنام "شیخ فیصل" یا به اصطلاح مرشد دینی ایجاد گردید که به تبلیغ و ترویج وهابیت در میان جوانان مسلمان مهاجر و دانشجویان کشورهای اسلامی و در مسجد "عمر" و مسجد مشهور استالینگراد پرداخت. این شیخ وهابی، زنان و دوشیزه‌گان مسلمان در فرانسه را به گزینش نقاب و مردان را به گذاشتن ریش‌های انبوه و پوشیدن دامن‌های دراز تشویق مینمود. چنانکه در اسناد و گزارش‌های مربوط آمده است، "شیخ فیصل" مقدار هفده اعشاریه چهل و شش میلیون فرانک فرانسوی از منابع عربستان سعودی بدست آورده است.

این تنها نبود. "شیخ فیصل" در سال 1984 میلادی، انجمن دیگری را این‌بنام "اتحادیه انجمن اسلامی" در فرانسه تأسیس نمود که یک‌تعداد مسلمانان تُركی و عربی را در آن گرد آورد و به تدریس و آموزش‌های اخوانیت، بین‌المللی و سلفیسم سعودی و افکار تکفیری پرداخت. گفته شده که مقام‌های فرانسوی، هیچ نوع اقدام باز دارنده‌یی در برابر چنین فعالیتهای مذهبی افراط‌گرایانه انجام ندادند.

"سمیر آمگار" یک محقق جامعه شناس فرانسوی، باکار و تحقیق چندین ساله پیرامون سلفیسم در فرانسه، تعداد مسلمانان مقیم فرانسه را (5000000)، تعداد مساجد فرقه سلفی - وهابی در آن کشور را پنجاه محراب و تعداد سلفی‌های مقیم آنجا را (12000) نفر

ثبت نموده است. باید افزودکه سکونت گزینی مسلمانان در خاک فرانسه (عنوان مهاجر)، در جریان قرن هجدهم و پس از اشغال نظامی الجزایر توسط نیروهای فرانسوی صورت گرفت و سپس، اتباع کشورهای مراکش، تونس و برخی از ممالک افریقای غربی نیز بر آن افزوده گشت.

و اما، "جمال خشوجی" یک مفسر نامدار عربستان سعودی، برای حامیان عربستانی گروه داعش هشدار داده میگوید : " جوانان عصبانی وجود دارند که ذهنیت و درک آنها از زنده گی و شریعت اسلامی منحرف بوده و میراث چندین قرن و دستاوردهای مدرنیزه سازی عربستان را که کامل نشده است، زیر پا میگذارند. آنها تبدیل به شورشی، امیر و خلیفه ای شدند که ممکن است به مناطق وسیعی از سر زمین ها حمله کنند..."

همین مفسر عربستانی علاوه نمود که : " با نگاهی به سه تا چهار هزار شبہ نظامی عربستانی {کسانی که در صفوی داعش می جنگند} در میان نیروهای داعش توصیه میکند {ایجاب میکند} که برای توضیح خیزش داعش، باید به داخل عربستان نگاه کنیم. "

در داخل قلمرو عربستان سعودی اما مخالفتهایی علیه افکار افراطی و خشونت بار و هابیت وجود دارد. علاوه از شهروندانی که از ناحیه سختگیریها، عقبگردها و مجازات های ضد انسانی و هابیت رنج میبرند و با آن در تخالف مخفی و علنی قرار دارند، علمای دینی و مذهبی اهل تشیع و اهل تسنن نیز اختلافات شان با این مذهب خشن را پنهان نمیکنند. مثلاً، " محمد بن علوی مالکی " یکی از علمای سنی عربستان بود که در تشكیلات مسجد الحرام، موضوعات فقه و تاریخ و حدیث را تدریس مینمود و مخالفتش با و هابیسم یا سلفیسم را با نگارش آثار چاپی و استدلال عالمانه به راه انداخت. وی در جایی از کتابش نوشت: " ما با کسانی مبتلاشده ایم که در توزیع {توضیح} کفر و شرک و صادر کردن احکام با القاب و اوصاف غیر صحیح تخصص دارند، اوصافی که لایق مسلمان شهادت دهنده به توحید و نبوت پیامبر اسلام نیست..."

شاید آل سعود و مسؤولین شبکه استخبارات آن کشور (المخابرات العامه) در آغازین پروژه داعش تصور نمی کردند که این مولود استعماری شان، بسیار زود به هیولای هفت سر و لگام گسیخته مبدل خواهد شد که حتا خانه و بقای اربابش را هم تهدید مینماید.

سیاست مداخله گرانه و تجاوز کارانه آل سعود بالای کشورهای اسلامی در خاورمیانه، همسویی تنگاتنگ با سیاستها و اشغالگریهای امریکا، دشمنی با روسیه، ایران، یمن، سوریه، مصر و غیره و نیز صدور سرسام آور و هابیت در مالک اسلامی تا اقصا نقاط جهان، با عیاشی ها، بیعادالتی ها، فشار ها و تعصبات شدید مذهبی در داخل عربستان، دست با دست هم داده بنیاد آل سعود و دستگاه ستمزای حاکمیت سیاسی - مذهبی آنها را در هر قدم تهدید میکند.

آل سعود البته با توافق و تبانی با ابرقدرت امریکا و انگلیس، نه تنها در روند سقوط رژیم ملی گرای جمال ناصر، تحرکات سوسیالیستی در منطقه، دولت بعثی صدام حسین و اشغال نظامی آن کشور توسط نیرو های امریکایی نقش بازی نمود، بلکه در ایجاد گروه ها و تشکلات تروریستی نوع وهابی و داعشی در منطقه نیز دست بکارشد. چنانکه تنها در خاک عراق پس از سال 2001 میلادی، برای آنکه بتواند از یکطرف علیه رژیم "نوری مالکی" صدراعظم شیعه مذهب عراق مقابله کند واز سوی دیگر از نفوذ فکری - سیاسی جمهوری اسلامی ایران در منطقه جلوگیری نماید، گروه ها و سازمانهای آتی تروریستی را ایجاد نمود:

سازمان قاعده الجہاد فی بلاد الرافدین به رهبری ابو مصعب زرقاوی

ارتش انصار السنہ به رهبری محمد الجھشی

ارتش اسلامی عراق

حزب التحریر

جیش الطائفه المنصوره به رهبری ابو عمر انصاری

گروه یاران اهل سنت

سپاه عمر به رهبری جمال التکریتی یا (ابومسلم)

گروه الانصار

جیش محمد

گروه ابو ایمن

گردن زبیر بن عوام

گردن حسن بصری به رهبری ابو حذیفه عراقی و ده ها گروه مسلح تروریستی دیگر.

بهمین بنیاد است که امروز ملاحظه میشود گروه داعش، چگونه از میان آنها دار و دسته تروریستی ساخت کارخانه و هابیت آل سعود و حامیان بزرگ بین المللی آن در قلمرو سوریه و عراق ظهر نموده آب و خاک آنجا را با خون و خشم و خاکستر آلوده ساخت و اینک، بیرق قیرگون آن متأسفانه تا کوهپایه های شمال و جنوب افغانستان نیز به نمایش گذاشته میشود.

داعشی های وهابی، موازی با سایر اعمال تکان دهنده غیر انسانی شان، بخصوص در عراق و سوریه، در برابر دگراندیشان و یا پیروان سایر مذاهب با صراحة اعلام کردند که هرگاه مسلمان {طبعاً و وهابی} نمیشوند، باید شرایط آتی را بپذیرند:

*جزیه بپردازند

* ذبح شوند

* از خانه و کاشانه شان اخراج گردند

* ویا یکی از فرماندهان گروه تروریستی داعش برای مدت یک هفته با همسران {زنان} شان هم خوابه شوند.

گروه مذکور همچنان، شنیدن آواز و موسیقی، خرید و فروش آلات موسیقی، استعمال سگرت، عروسی و پایکوبی، عکس برداری، رسامی، استفاده از تلفون موبایل و همچنان تدریس مضامین تاریخی، فلسفی، ورزشی، جامعه شناسی و روان شناسی در مکاتب تحت تصرف شان را منوع اعلام نمودند. به زنان دستور صادر کردند تا از رو بند و دستکش استفاده بعمل آورند. همچنان زنان نمیتوانند بدون "محرم شرعی" از منزل خارج شوند. زنان نمیتوانند هنگام شب به خیابانها ظاهر شوند. زنان نمیتوانند روی چوکی {کرسی} بنشینند. آرایشگاه های مردانه باید بسته شوند و امثالهم.

تکفیری های داعشی با الگو برداری کامل از رهبر شان (محمد بن عبدالوهاب) و حکمرانان آل سعودی، اقدامات شان را تا بدانجا کشانیدند که در مناطق تحت تصرف خویش، غارت اموال مردم، سربزین ماموران دولتی و سواستفاده جنسی از زنان آنها را حلال اعلام کردند. فلم ها یا "ویدوکلیپ" های مستند زیادی از طریق رسانه های جهان و نشریه های انترنتی پخش گردیدند که نشان دهنده سربزین ها، شلیک کردن ها، مثله کردنها، قطع دست و پا و تیرباران دست‌جمعی و دهشت‌تاک افراد و کتله های وسیع انسانها در سرزمین عراق و شام و مناطق گرداستان بودند. همچنان فلم های مستند مبنی بر تخریب آثار باستانی چندین هزار ساله و اماکن مقدس توسط داعشی های نقاب پوش و سلاح بدوش در سرزمین های مذکور در معرض تماشای مردم جهان قرار داده شد.

گزارش‌هایی نیز به نشر رسیدند که نشان‌دهنده اعدام، بیرحمانه آنده از نوجوانان مناطق تحت تصرف داعشی ها بود که گفته شد تنها به تماشای بازی فوتبال پرداخته بودند.

گرچه نشان دادن تعدد شیوخ و بزرگان و هابی که مورد احترام پیروان این مذهب قرار داشته فتوا های دور از عقل و منطق بشری را وقتاً فوقت صادر مینمایند، ترتیب فهرست

طويلی را ایجاب میکند، مگر باز هم اسمی یکتعداد از آنها را در اینجا درج میکنیم تا مشتی باشد از خروار:

محمد بن علی
شوكاتی

محمد العريفی
عبدالمحسن
عبيكان

محمد الزغبی
احمد ابو يوسف

دعی عبدالله
عيسى بن صالح

Jasim السعیدی
شيخ ابن جبرین

صالح الفوزان
عزت عطيه

عبدالله الخجذی
ابو محمد
بربهاری

ابن بطه

ابن قيم

ناصرالعمر

خباب مروان

المحد

شيخ ابن جبرين

جاسم السعیدی

عيسى ابن صالح

شيخ احمد

ابو يوسف

شيخ جمال قطب

شيخ عبدالمحسن عبيكان

محمد ناصر الدين البانى

ناصر العمر

محمد سالم الخضر

عادل الكلبانى

اسحاق دبیری

صالح بن فوزان

عثمان الخميس

عبدالله بن جبرين

يوسف القرضاوى

عنان العرعر

شيخ عبدالله بن محمد

الغニمان

شيخ ناصر بن سليمان العمر

شيخ عبدالعزيز بن عبدالله

الراجحى

شيخ احمد الغامدى

عبدالرحمن بن ناصر بن

براک بن ابراهیم

شيخ محمد ابن اسماعیل

صنعاںی

شیوخ وهابی (سلفی) که کارخانه فتوسازی را در اختیار دارند، دارای تشکیلات و

سلسله مراتبی هم هستند و بدین قرار :

1- سربازان ساده

2- فعالان محلی

3- شیخ های بالا نشین

چند اداره مخصوص که دارای اختیارات زیاد میباشدند نیز در چار چوب تشکیلات آنها وجود دارد، مانند :

1 - اداره هیأت البحث والدعوة والارشاد (هیأت الدعوه) مستقر در شهر ریاض پایتخت عربستان سعودی

2- جمعیت احیا التراث یا (جبهه) مستقر در کویت

3- اداره رابطه العالم الاسلامی مستقر در شهر مکه

4- خانواده آل سعود که در رأس همه این افراد و تشکلات قرار دارد.

همچنان بر اساس آماری که تا کنون به نشر رسیده اند، مقام های عربستان سعودی، بیش از ششهر از مرکز و مؤسسه مذهبی، تدریسی و تبلیغی را در هشتاد کشور اسلامی و غیر اسلامی غرض انتشار هرچه بیشتر اندیشه های افراطی و هابیت تأسیس نموده و همه آنها را تمویل مالی میکند. این مراکز به اصطلاح اسلامی، شامل مدارس مذهبی، دانشگاه ها، نهاد های اشتاراتی، شبکه های تلویزیونی، چاپخانه ها، مکاتب و حتا احزاب سیاسی میشوند که عمدۀ ترین آنها در خاک پاکستان و در بنگوش افغانستان موقعیت دارند.

فصل دوم

نفوذ و هابیت در خارج از مرزهای عربستان سعودی

هسته گزاری و نفوذ فکری و هابیت عربستان سعودی علاوه از کشورهای اسلامی مانند پاکستان، هندوستان، مغرب، عراق، سوریه، اندونزیا، نیجریا، یمن، سومالی، افغانستان، تاجیکستان، قزاقستان، بنگلہ دیش و غیره، حتا شامل ممالک آسیایی و اروپایی ما نند فرانسه، انگلستان، روسیه، لبنان، فلپین، قزاقستان، گرجستان، تاتارستان، چنیا، مالزی و حتا جزیزه کریمه و امثالهم نیز میشود. از جمله همه کشورهای مذکوره، میخواهم در اینجا اثرات، تبلیغات و تلاشهای و هابیتون عربستان سعودی را بگونه نمونه تنها در سه مملکت (روسیه، پاکستان و افغانستان)، بگونه

بسیار گذرا مورد مطالعه قرار دهیم:

1) در فدراتیف روسیه

اگر مقام های نظام شوروی دیروز تحت شعار های فربیکارانه "صلح و سوسیالیسم" و "کمک به خلقهای تحت ستم" . . . چون غول لجام گسیخته استعماری دست به تجاوز و توسعه جویی های سیاسی - نظامی علیه کشورهای جهان سومی در قاره های مختلف دنیا و از جمله، در افغانستان زد و از سال 1979 تا 1992 میلادی، (مدت ده سال تمام) پیوسته موجب قتال هزاران هزار شهروند این کشور فقیر و ویرانگریهای بی مانند مادی و معنوی در جغرافیای افغانستان گردید، غول ویرانگر دیگر (ابرقدرت امریکا و متحдан جهانی اش) نیز بالمقابل، بعنوان حریف قدرتمند شوروی دیروز، دست بکار گردیده با بسیج همه جانبی ایدئولوژیک، اطلاعاتی، جنگی و تبلیغاتی وارد میدان معرکه شد و این میدان معرکه خونین، باز هم جای دیگری جز قلمرو مصیبت دیده افغانستان نبود.

از زمرة متحدان دستور پذیر ابرقدرت ایالات متحده امریکا، یکی هم رژیم و هابی عربستان سعودی به رهبری آل سعود بوده و هست. این کشور به ظاهر اسلامی، نه تنها در دوران سالهای جهاد ضد تجاوزی مردم افغانستان، بخش عمدۀ مخارج جنگی ایالات متحده بر ضد شوروی دیروز را بعده گرفت، بلکه در بخش نفوذ ایدئولوژیک و حصول جای پای مذهبی - سیاسی در میان مجاهدین افغان در خاک پاکستان، مناطق تحت کنترول تنظیم های جهادی و مردم دیانت پیشۀ افغانستان نیز سرمایه گذاری حساب شده بی عمل آورد.

پس، پای بیماری و هابیت، عمدتاً پس از سالهای هشتاد قرن بیستم یا سالهای جهاد مردم افغانستان علیه قشون روسی، در اثر برنامه ریزی های مشترک و ماهرانه اطلاعاتی (سی.آی.ای)، (انتلجنس سرویس) انگلستان، شبکه اطلاعاتی پاکستان و عربستان

سعودی نه تنها به خاک افغانستان، بلکه به قلمرو شوروی دیروز و روسیه امروزنیز بازشد. سیر حرکت این بیماری پس از سال 1992 م یا متعاقب سقوط امپراتوری شوروی، در هردو کشور پرستاب ترکردید. این بیماری فکری (وهابیت)، بخصوص، در جریان جنگهای جدایی طلبان چن علیه شوروی، عملی تر و گسترده تر شد، تا آنجا که گفته اند به تعداد پنجصد هزار نفر از چنی ها در قفقاز، عربستان، داخل روسیه و دانشگاه های مختلف تحت کنترول وهابی های سعودی آموزش دیده اند.

عربستان سعودی البته با همکاری نزدیک ایالات متحده و یاران بین المللی شان، به منظور برهم زدن اسلام سنتی، ایجاد اختلاف میان مسلمانان و بذر تخم و دانه به منظور ریشه کن کردن هر نوع فکرو و اندیشه "کمونیستی" در قلمرو روسیه، دست به آموزش و پرورش تروریستهای نوع وهابی زده دستگاه ها و پایگاه های مذهبی، تبلیغاتی، نظامی و حتا قضایی در سرزمین چن و تاتارستان بنیاد نهادند و کتب و آثار تبلیغاتی زیادی در راستای تحمیل افکار تکفیری و سلفی در عمق خاک روسیه توزیع نمودند، تا آنجا که سازمانهای متعدد نوع وهابی مانند "الحرمین"، "جماعت احیای میراث جامعه اسلامی"، "رستگاری"، "حزب التحریر"، "الاخوان"، "قطر"، "الخیریه"، "المسلمین" و ... در آنجا سر بلند کردند و مقام های روسی را تا حد زیادی نگران ساختند.

باید افزود که همین اکنون به تعداد سی میلیون مسلمان در نقاط مختلف این کشور مانند تاتارستان، باشقیر، حاشیه ولگا، سیری، اورال جنوبی، مسکو و سن پترزبورگ در کنار شهروندان مسیحی و ارتدوکس آن کشور زنده گی میکند. یکی از شیوخ یا مفتی های وهابی در خاک روسیه شخصی است بنام "عمرآل سیفی" که ظرف سالهای اخیر، تلاش های زیادی البته با هزینه هنگفت و امکانات آل سعود، در جهت مغزشویی نسل جوان، با براه اندازی دستگاه تلویزیون، روزنامه، رادیو، مسجد، دادگاه شرعی و امثالهم اقدام بعمل آورده است. خطیب دیگر فرقه وهابی که قبل از کشته شده،

مگر سخنرانی های ثبت شده وی در داخل و خارج روسیه، در میان پیروان و هابیت دست به دست میگردد، "سعید بوریاتسکی" بود.

جالب اینست که مقام های شوروی دیروز و رهبران فراتیف روسیه امروزی، از تلاشها و دست بازیهای مرئی و نا مرئی آل سعود مبنی بر ترویج و هابیت خشن در درون جامعه روسیه و سوراندن مسلمانان آن خطه علیه یکدیگر و همه آنها علیه رژیم های برسر اقتدار در ماسکو و کشورهای محور، آگاهی لازم را داشته و دارند. روی همین درک و آگاهی بود که خیش جدایی طلبانه چن را که در سالهای نود سده گذشته به اوج خود رسیده بود، با تمام قوت سرکوب نمودند و در تعاملات سیاسی و دیپلماتیک با عربستان سعودی، جانب احتیاط را رعایت میکنند.

این دستبازیها و گستاخیهای مقام های دولتی و استخباراتی عربستان سعودی در امور داخلی فراتیف روسیه بدی افشا شده است که وقتی رژیم بشار اسد ریس جمهور سوریه عمدتاً از سوی آل سعود، اردن، ترکیه، امریکا، انگلستان و اسرائیل با اتکا به نیروهای مزدور و حملات گسترده تروریستی در آغاز دهه دوم قرن جاری تحت فشار قرار گرفت و مقام های ماسکو در دفاع و حمایت از دولت بشار اسد موضع گرفتند، بندرابن سلطان ریس اداره اطلاعات سعودی، خطاب به ولادمیر پوتین ریس جمهور روسیه گفت که اگر از حمایت رژیم بشار اسد دست برنه دارد، القاعده را بجاش خواهد فرستاد. چنانکه "پوتین" نه تنها زیربار چنین اخطارها نرفت، بلکه رسمآ اظهار داشت که رژیم عربستان سعودی حمایت کننده قوی تروریسم در جهان است.

بر همین بنیاد است که در سالهای اخیر، تشکلات و سازمانهای مخفی و علنی زیادی در جامعه روسیه و کشورهای تازه به استقلال رسیده این حوزه، (آسیای میانه) عمدتاً با کارهای اطلاعاتی و سرمایه گذاریهای هنگفت عربستان سعودی به وجود آمده اند که برخی از آنها از اینقرار اند:

* حركت اسلامی تركستان شرقی

* حركت اسلامی ازبکستان به رهبری عثمان غازی

* جماعت التبلیغ

* سازمان تاجیکستان آزاد

* فرقہ سلفیہ

* جماعت انصار اللہ

* حزب التحریر

* لشکر اسلامی

* جامعہ اصلاحات اجتماعی

* شورای عالی نظامی اتحادیہ نیرو ہائی مجاہدین قفقاز

* اخوان المسلمين

* الخیریہ

* الحرمن

* جماعت احیا میراث جامعہ اسلامی

* رستگاری

* انصار اللہ

* قطر

علاوه از آن همه رتق و فرق تشکیلاتی، مقام های آل سعود، به منظور نفوذ سهل تر و ماهرانه تر در امور کشورهای اسلامی و هموارسازی راه برای هودج و هابیت به سوی سایر مناطق و کشورهای جهان، البته با استفاده از ثروت سرشار ناشی از فروش نفت و گاز، دو سازمان آتی را قبل از نیز ایجاد نموده اند:

1- سازمان کنفرانس اسلامی

2- بانک توسعه اسلامی

3- رابطه العالم الاسلامی

4- اتحاد اسلامی جوانان

5- جمعیت بین المللی اسلامی جوانان

یعنی، آل سعود توانسته و میتواند، از کانال این دو سازمان به اصطلاح اسلامی فوق الذکر، با سهولت در وجود مکانیسم های دولتی کشور های اسلامی نیز نفوذ نماید.

رژیم وهابی آل سعود، به منظور نظارت کامل بر افکار و اعمال شهروندان آن کشور و تداوم هرچه بیشتر وهابیت، ادارات دیگری نیز در داخل آن کشور ایجاد نموده است. مانند " کمیته برای اشاعه عفت و پیشگیری از گناه و فساد " و اداره " مطوعین " یا چماق داران مذهبی که وظیفه شان و اداره ساختن مردم برای رفتن به مساجد و ادائی نماز، کنترول نوع لباس، بخصوص مطیع و مقید نگهداشتن زنان عربستان و تعیین جزا های متتنوع برای آنها میباشد.

همچنان، ساختارهای دیگری نیز مانند وزارت حج، اوقاف، ارشاد و شئونات اسلامی در خدمت وهابیت یا سلفیسم قرار دارند. علاوه از این ساختارهای دینی و مذهبی، تشکیلات دیگری هم در جامعه عربستان سعودی وجود دارند که با تمام نیرو و توان در خدمت

استحکام و استمرار و هابیت کار میکنند، مانند جامعه ام القری، الجامعه الاسلامیه بالمدینه المنوره، جامعه الام محمد بن سعود الاسلامیه، جامعه الملک سعود، رئاسه ادارات البحثوث العلمیه و الافتاء، الدعوه الارشاد و غيره.

موازی با اینهمه مراکز به اصطلاح اسلامی و تشكیلات تبلیغاتی، به تعداد بیشتر از 117 دستگاه عظیم انتشاراتی و چاپخانه های بزرگ به منظور چاپ و نشر کتب، مجله ها و رسالات تبلیغاتی و آموزشی در عربستان سعودی مشغول فعالیت دایمی میباشند.

دیکتاتوری سیاسی – مذهبی و فشار های جسمی و روانی بالای شهروندان عربستان سعودی به حدی است که هیچ فردی در آن سرزمین از آزادی مذهبی، آزادی بیان، فعالیت سیاسی، هنری و فرهنگی برخوردار نمیباشد. سینما، تیاتر و سایر تسهیلات تفریحی برای مردم وجود ندارد، زنان عربستان سعودی، از سر تا پا (به جز دو چشم آنها) سیاه پوش اند، (تازه فتواگران و هابی گفته اند که زنانی که چشمان "فتنه انگیز" دارند، باید آنها را پنهان نمایند)، حق رانده گی را ندارند، به تنها برای خرید مایحتیاج شان به خیابان رفته نمیتوانند، آواز خوانی و رقص و موسیقی، آنهم بصورت محدود، مخفی و منحصر به درون خانواده ها است، مجازات قطع سر و دست " مجرم " همه روزه و بدون وقه ادامه دارد و تا سال 1960 میلادی، برده گی و برده داری جواز داشت. دیکتاتوری، شدت عمل و حاکمیت خشن و هابیت در عربستان سعودی از سالهای است که بدون اندکترین مانع و ملاحظه علیه شهروندان آن کشور تطبیق میشود و روزی نیست که چندین نفر در ملا عام گردن زده نشوند. چنانکه در اوخر ماه می سال 2015م، مقام های آن کشور رسمیاً و بدون پرده پوشی، آگاهی بی را مبنی بر ضرورت و استخدام (جلاد) غرض قطع کردن سر و دست و پای " مجرم " از طریق روزنامه های داخلی به نشر رسانیدند.

اینک، متن خبر و اصل آگاهی را از شماره (29) اردبیل سال 1394 خورشیدی " ایران اکونومیست " در اینجا درج میکنیم :

آگهی استخدام جلاد در عربستان سعودی!

بر اساس یک آگهی که در پایگاه اینترنتی وزارت خدمات عمومی عربستان سعودی منتشر شده، دولت این کشور هشت جلاجد جدید را برای گردن زدن مجرمین استخدام می‌کند. این در شرایطی است که سعودی‌ها با اعدام 85 نفر از آغاز سال تاکنون، رکورددار سال 2014 خود را شکسته‌اند.

در حالی که عربستان سعودی ادعا می کند برای مبارزه با تروریست های داعش و جنایات این گروه تروریستی با آمریکا و دیگر کشورها همراه شده، انجام اقدامات مشابه، از جمله گردان زدن مجرمین در این کشور، همواره مورد انتقاد و اعتراض بین المللی بوده است. اما سعودی ها نه تنها توجهی به این اعتراضات ندارند، بلکه برای استخدام جلادهای جدید آگهی عمومی نیز منتشر کرده اند.



اصل آگاهی رسمی وزارت داخله عربستان سعودی راجع به استخدام جلاد



صحنه‌یی از سرزدن یک مجرم در ملاعام در عربستان سعودی

در این آگهی، هیچ گونه تجربه و مهارت خاصی به عنوان پیش نیاز درخواست، این شغل معرفی نشده؛ اما این نکته مورد اشاره قرار گرفته که میزان حقوق در نظر گرفته شده، کف حقوقی است که در ساختار وزارت خانه مذکور به کارمندان پرداخت می‌شود.



نمونه‌یی از پوشش زنان در عربستان سعودی

از اوضاع چنین بر می‌آید که اگرکشتی رژیم وهابی و ثروتمند آل سعود از تلاطم‌های سیاسی داخلی و خارجی جان سالم بدر برد و چند سال دیگر به حاکمیتش ادامه دهد،

خطراتِ عظیم ناشی از خشونتگرایی و هابیسم و تروریسم برخاسته از آن، ثبات و امنیت کشورهای زیادی را تهدید خواهد کرد.

و هابیت در شبه قاره هند

یکی از شخصیت‌های دینی تأثیرگزار بنام شاه ولی الله دهلوی در سالهای (1703-1762 میلادی) با اندیشه‌های بنیادگرایانه نوع و هابی (سلفی) در شبه قاره هند ظهور نمود. شاه ولی الله در سالهایی که محمد ابن عبدالوهاب در عربستان سعودی داخل فعالیت‌های دینی - سیاسی خویش بود، مدتی را در حجاز به آموزش حدیث سپری نمود. یا بعباره دیگر، شاه ولی الله دهلوی هم عصر بنیانگذار مذهب و هابی بود. این شخصیت دینی، آنگاه که از عربستان به شبه قاره هند برگشت، احتمالاً با الهام از اوضاع آن روز عربستان سعودی و برداشت‌هایی از راه و رسم ابن عبدالوهاب، به تألیف کتب دینی، تدریس فقه و حدیث و رهنمایی مسلمانان به سوی اصطلاحات اسلامی پرداخت. گفته شده که مجموع تألیفات وی بالغ بر یک‌صد جلد می‌شود که مشهورترین آنها عبارت از "ازالة الخفا" و "حجت الله البالغه" می‌باشد.

کتاب "ازالة الخفا" در واقع، به ضد افکار و اندیشه‌های اهل تشیع نگاشته شده است.

عمده ترین نقاط نظر شاه ولی الله دهلوی عبارت بود از:

احیاگری اسلامی

تأکید بر قرآن و حدیث

بازگشت به خلوص اولیه فرهنگ اسلامی

و چاره اندیشی برای حل معضل مسلمانان.

پس ازوفات او در سال 1762 میلادی، فرزندش شاه عبدالعزیز (1746-1824 م) اندیشه های پدر را نه تنها دنبال نمود، بلکه در قسمت تدریس و تعمیم آن سعی بسیار بخراج داد.

هرچند جریان تاریخی فعالیتهای علمای دینی در شبہ قاره هند سری دراز دارد و قرار نیست طی این اثر به شرح و بست کامل آن بپردازیم، ولی تذکر این نکته در عین حال لازم است که افکار و اعتقادات شاه ولی الله، شاه عبدالعزیز، شیخ اسماعیل سرسید احمد و امثالهم، مایه اصلی تحرکات و فعالیتهای بعدی مدارس دیوبندی در هند و پاکستان امروزی را تشکیل داد.



مدرسه دیوبند یا بنیاد تفکرات سلفی در هند

مدرسه "دیوبند" برای نخستین بار در سال 1283 هجری (1867 میلادی) توسط دسته یی از علمای دینی شبہ قاره هند مانند محمد قاسم نانوتی، سید احمد کنکوھی، حسین احمد مدنی، محمد انور شاہ کشمیری، ابوالحسن ندوی و محدث حبیب الرحمن الاعظمی در شهرکی بنام دیوبند از توابع سهارنپور، واقع در نود مایلی دھلی تأسیس شد و آن زمانی بود که استعمار بریتانیای کبیر هندوستان را به اشغال خویش در آورده بود.

منظور اساسی مؤسسین مدرسه دیوبند در آن زمان، علاوه از برگردانیدن مسلمانان به سلف صالح یا دوران صحابه، نجاتِ مسلمانان از زیر یوغ حاکمیتِ انگلیسها و علم و تکنالوژی جدید اروپایی نیز بود. مؤسسین مدرسه دیوبند، در قدم نخست، اهداف و مقاصد دینی آن را در سرلوحه کارخویش قرار دادند :

* محافظت از تعالیم اسلامی و بقای شوکتِ اسلام و شعایران

* نشر اسلام و مقاومت در برابر مذاهب تیشری و الحادی

* نشر فرهنگِ اسلامی و مبارزه با فرهنگِ استعماری

* اهتمام به آموزش زبان عربی

علی‌رغم آنکه دیوبندیسم در هند و پاکستان، به مرور زمان به شعبات و تشکلات متعددی تقسیم گردید و در رأس هریک از شعب آن، یک ملا یا مفتی قرار گرفت، و اما بصورت کل میتوان گفت که همه آنها نقاط نظر مشترکی را در فعالیتهای تئوریک و تبلیغاتی شان حمل کرده و میکنند که در حقیقت، همان و هابیت عربستان سعودی را (با اندک تفاوت) در این بخش آسیا تمثیل میکنند، تا آنجا که میتوان گفت و هابیت در دو گوشه از دنیا (هندوستان و عربستان) به رشد و تکامل خویش ادامه داد.

مثلاً، یکی از شعب دیوبندیسم در شبه قاره هند (به شمال پاکستان امروزی) عبارت از "جماعت تبلیغی" است که آنرا شخصی بنام "شیخ محمد الیاس کاندهلوی" در سال 1924 میلادی، به منظور گسترش مذهب حنفی دیوبندی (سلفی- وهابی) در شهرمیوات هند تأسیس نمود. شیخ الیاس، با الهام پذیری از سلفِ خویش، شش شعار عمدۀ دینی را به این ترتیب تعیین نمود تا برای گسترش آن تبلیغ صورت گیرد :

* ادای کلمه شهادت یا شهادتین

* ادای نماز پنجگانه

* رعایت علم و ذکر (ذکر همیشه گی خدا)

* رعایت اکرام مسلمانان (تکریم مسلمانان)

* اخلاص نیت (در هر کار فقط رضای خدا را در نظر داشتن)

* خروج یا زمینه سازی برای تبلیغ دین

وقتی "جماعت" مذکور پس از جنگ اول جهانی سربلند کرد، نزد اکثریت آگاهان سیاسی - اجتماعی، حرکتی به سود سیاست های استعماری انگلیس تلقی گردید. همچنان انکشاف و گسترش بعدی این جماعت در سراسر جهان و برگزاری گردهمایی های چند ملیون نفری و پُرخراج آن در کشورهای مختلف، سؤال های زیادی را نزد مردم جهان ایجاد نمود.

باید این نکته را نیزیاد آورشد که یکی از مراکز مهم "جماعت تبلیغی" در منطقه یی بنام "رائیوند" واقع در سی کیلو متری شرق شهر لاھور مرکز ایالت پنجاب پاکستان قرار دارد و همین اکنون صد ها افسر و عسکر از آن کشور نیز پیرو "جماعت تبلیغی" میباشند.

فعالیتهای "جماعت تبلیغی" منحصر به دو کشور هند و پاکستان نبوده، بلکه در افغانستان، شرق ایران، اندونزیا، بنگلہ دیش، بurma، مالزیا، تایلند، فلپین، ترکیه، جاپان، تانزانیا، اوگندا، زامبیا و غیره نیز در پناه حمایت های مالی و اطلاعاتی آل سعود، نفوذ دارد. این نکته نیز گفتگی است که منسجم ترین تشکیلات تبلیغی ها در خاک انگلستان وجود داشته و اکثریت برنامه های آنها از همانجا ترتیب و تنظیم میگردد. پیروان "جماعت تبلیغی"،

مانند وهابی های عربستان سعودی، دارای شعارها، اعتقادات و برنامه های فکری - سیاسی آتی میباشد:

مخالفت با اهل تشیع

مخالفت با اشتراک زنان در امور اجتماعی

مخالفت با حقوق زن و حقوق بشر

مخالفت با برجسته سازی قبور و برافراشتن "توضیح" بالای آنها

مخالفت با دعا کردن در مزارات

ممانعت از نذر و نیاز

مخالفت با تفضیل حضرت علی

مخالفت با توسل به پیامبران و مدد خواستن از آنها

لزوم اجتهاد در تمام اوقات

مخالفت با تعزیه داری

مخالفت با بزرگداشت از امام حسین

مخالفت با تجلیل از مولود پیامبر

مخالفت با نو روز و برگزاری محافل در این زمینه

مخالفت با علم و تکنالوژی عصر

گزینش طرز زنده گی تابعیین و تابعین تابعیین (اصحاب محمد و پیروان اصحاب تا سه

قرن بعد از محمد)

تنها "جماعت التبلیغ" با چنین اندیشه های سختگیرانه، مشغول فعالیتهای مذهبی – سیاسی نمیباشد، بلکه سایر شعبات و تشکلات برآمده از بطن مدرسه دیوبند نیز مجهر با چنین اعتقادات میباشند، مثلًا :

* زیارت کردن قبور و آرامگاه‌ها، شرك و گناه است

* اعتقاد داشتن به غیبگویی پیامر اسلام، شرك و گناه است

* فرستادن صلوات و ختم قرآن به منظور حصول ثواب، جایز نیست

* برگزاری جشن میلاد پیامبر جا بیز نیست

* عزاداری به مناسبت وفات کسی، بخصوص در روز سوم آن ناجایز است

* شفاعت خواستن از قبور بزرگان شرك و گناه است

* مرتبت کسان دیگری از مرتبت انبیا بالاتر خواهد بود

* شیعیان کافر یا مشرك اند

پس ملاحظه میشود که وجه تشابهه میان وهابیت یا سلفیسم عربستان سعودی و مدارس دیوبندی هند و پاکستان بسیار برجسته میباشد.

این موضوع نیز گفتنی است که رهبران مدارس دیوبندی در شبه قاره هند، در نخستین سالهای تدریس و فعالیت، علاوه از تمایل اعتقادی "برگشت به سلف صالح" و مبارزه با بدعت‌ها و "انحرافات مسلمانان از اصل قرآن و سنت"، ضدیت شان با استعمار اروپایی و دانش و نکالوژی غرب را پنهان نمیکردند، ولی مقام‌های هند برگانی با درک این تمایل و گرایش (ایدئولوژیک - سیاسی)، دست بکارشده خطوط فکری دانش آموزان مدارس مذکور را به مرور زمان به سود خویش منحرف ساخت.

پاکستان کانون دیوبندیسم، سلفیسم و تروریسم

در نیمه‌های قرن نزدهم بود که وضعیت سیاسی، فکری و اجتماعی شبه قاره هند متتحول تر گردید و این تحول، در سال 1947 میلادی منتج به تجزیه آن کشور پهناور و ایجاد

جغرافیای جدید استعماری بنام (پاکستان) شد که شرحی مفصل دارد. واما دربخش جریانات فکری و دینی آن باید گفت که آنده از احزاب اسلامی بنیادگرا که قبل از تشکیل پاکستان در شبے قاره هند وجود داشتند "حزب مسلم لیگ" ، "جماعت اسلامی" ، "جماعت علمای پاکستان" ، "جماعت علمای اسلام" ، جمعیت اهل حدیث" ، "جماعت اهل سنت" و غیره که تقریباً همه آنها مولود افکار و اندیشه های دیوبندی آلوهه با بیماری و هابیت بودند، پس از تجزیه شبے قاره هند، همه آنها به پاکستان "اسلامی" منتقل شده و به فعالیتهای خویش درجهت اسلامیزه کردن پاکستان ادامه دادند. این احزاب سیاسی - مذهبی، به نوعی با و هابیت عربستان سعودی پیوند داشته حتاً مخارج تشکیلاتی و تبلیغاتی شان را از منابع سعودی بدست می آورند.

پس از تشکیل پاکستان، احزاب و نهادهای سیاسی - مذهبی خشونتگرای نوع و هابی با همکاری و حمایت های مالی و سیاسی آل سعود و آل شیخ و در تحت نظارت و حمایت شبکه استخبارات نظامی پاکستان، بالتدريج ایجاد گردیدند، مانند "القاعدہ" ، "سپاه صحابه" ، "لشکر طیبہ" ، "لشکر جہنگوی"؛ "جماعت تبلیغی" ، "جماعت الانصار" ، "حرکت المجاهدین" ، "گروه طالبان" ، "انصارالمجاہدین" ، "شبکہ حقانی" و امثالهم.

تقریباً نخستین مدرسه دیوبندی غرض مدیریت بخشی متنوع مذهبی نوع دیوبندی در پاکستان، در سال 1956 میلادی، بنام "مدرسه وفاق المدارس عربیہ" ایجاد گردید و تدریجاً تعداد مدارس دیوبندی تا سال 1960م در آن کشور، بالغ بر 233 باب میشد. این جریان مذهبی، در سالهای پسین آنقدر پُرشتاب گردید که تعداد مدارس مورد نظر در سال 1971م از 233 به 292 مدرسه افزایش یافت و در سالهای زعامت جنرال ضیا الحق واوجگیری جنگ و جهاد در افغانستان، این تعداد تا سال 1980م به 512، تا سال 1983م به 945 و در سال 1984م به 1097 مدرسه ارتقا نمود.

منظور اصلی ایجادگران و حمایت کننده گان پشت پرده این احزاب سیاسی- مذهبی - تروریستی، علاوه از نشر و پخش هرچه گسترده تروهابیت رجعتگرا در منطقه، ترویج و تحکیم اندیشه و عمل خشنونبار تروریستی علیه اهداف مشخص (درون مرزی و برون مرزی) نیز میباشد. یا بعباره دیگر، تشکلات مذکور بمثابة ایزارسیاسی - نظامی بدست رژیم های عربستان سعودی، پاکستان و حامیان هردو (امریکا و انگلستان) میباشد.

سالهای است که اکثر رهبران و تشکیلات سیاسی - مذهبی در خاک پاکستان نه تنها از وهابیت عربستان سعودی و پیشکسوتان سلفیسم و دیوبندیسم الگو برداری میکنند، بلکه با هزار رشته به مراکز استخباراتی عربستان سعودی، پاکستان، انگلستان و شیخ نشین های خلیج فارس وابسته هستند. امروزه، صدھا مرکز به اصطلاح اسلامی، مدارس مذهبی و مؤسسات تعلیمی و آموزشی نوع سلفی، تکفیری و تبلیغی به گمک سرمایه های هنگفت رژیم عربستان سعودی و شیخ نشین های سواحل خلیج فارس در خاک پاکستان، مشغول فعالیتهای گسترده میباشند تا وهابیت را به یک مذهب عام و سراسری در دنیای اسلام مبدل نموده هر نوع سد و مانع را با اعمال بیرحمانه و خونین تروریستی خویش از سر راه اهداف و منافع کشورهای حامی خویش بردارند. چنانکه پروژه های طالبانیسم، القاعده، بوکوحرام، الشباب، النصره، داعش وغیره نه تنها نهایتاً از یک منبع تغذیه میشوند، بلکه درکل، از یک منبع پیروی نموده و در خدمت یک هدف استعماری قرار دارند.

زمانی، بینظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان در سال 1990م در برابر این پرسش خبرنگار مجله " تایم " که چرا نمیتواند با پطلون کاوبای و بدون دستمال سرگردش نماید، با صراحة گفته بود که " از دست سعودی ها "، یعنی همان مدارس مذهبی ساخت عربستان سعودی، مدرسان و هابی و روحانیون سلفی و دیوبندی.

" جیلزکپل " یک محقق فرانسوی مینویسد : " با ظهور ثروت باد آورده نفت، هدف سعودی ها ترویج و گسترش وهابیت در سراسر جهان اسلام بود... تا اسلام و هابی " چند دستگی صدا ها در

درون دین " را به یک صدا تبدیل کند، جنبشی که از مرز های ملی فراتر خواهد رفت. میلیارد ها دالر در راه ظهرور این قدرت نرم سرمایه گذاری شده و همچنان میشود..."

عوامل رشد و هابیت و تروریسم در پاکستان

علاوه از سایر اسباب و عوامل (روان، اجتماعی، عقیدتی و...)، دلایل آتی نیز در رشد و نفوذ و هابیت و تروریسم ناشی از آن در قلمرو پاکستان اثرگزار بوده اند :

- 1) موجودیت سطح پایین سواد و دانش و نبود دموکراسی مردمی
- 2) موجودیت دیوبندیسم بعنوان بستر فکری و هابیت در پاکستان
- 3) جدایی پاکستان از هند تحت شعار اسلام و سؤاستفاده های سیاسی از آن
- 4) طرح سیاست ذوق فقار علی بوتو مبنی بر تقرب مالی و سیاسی با عربستان سعودی
- 5) تأثیر افکار دیوبندی جنرال ضیاالحق بحیث رهبر رژیم کودتای نظامی و حمایت آشکار وی از و هابیت و بنیادگرایی اسلامی (شخص جنرال ضیا الحق نیز پیرو و معتقد به اندیشه های دیوبندی بود)
- 6) تحولات افغانستان در سالهای هشتاد و سده گذشته، گرم شدن بازار جهاد علیه نیرو های شوروی دیروز، سرازیر شدن اعراب و هابی در نزدیکی های مرز افغانستان، طرح استراتژیک دولت پاکستان علیه افغانستان و برنامه های جهانی و منطقه بی ابرقدرت امریکا و متحдан غربی و عربی آن در چارچوب شوروی ستیزی و کمونیسم زدایی.
- 7) دشمنی دولتمردان پاکستان با هند و افغانستان و استفاده ابزاری از بنیاد گرایی و تروریسم.

برنامه ترویج و گسترش و هابیت عربستان سعودی در منطقه با اهداف استراتژیک ابرقدرت امریکا و مقاصد سیاسی- نظامی پاکستان در هند و افغانستان و نقاط دیگر جهان، چنان در هم تبیه و به سود دولتمردان پاکستان تمام شده است که از سه

دهه بدینسو، منفعت های عظیم سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی را نصیب آنها نموده است. ما، در اینجا به چند نمونه از این منفعت های بزرگ پاکستان اشاره مینماییم:

ازنظرمالی: ممالک مختلف غربی، بخصوص ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و اکثرکشورهای اسلامی، نهاد ها و مؤسسات بین المللی تحت عنوان گمک به مجاهدین افغان و مبارزه علیه "کمونیسم" شوروی، چنان سر خزانه را برروی پاکستانیها گشودند که در جریان مدت پانزده سال (از آغاز تجاوز نظامی شوروی بالای افغانستان تا سقوط رژیم کوپوتای ثور)، علاوه از مواد خوراکی و پوشاکی و... میلاردها دالر و دینار به سوی حکومت مداران پاکستانی سرازیر گردید و باعث آن شد که علاوه از آنکه نظام دیکتاتوری پاکستان را از بی ثباتی اقتصادی نجات داد، پروژه اتمی آن کشور را که مسلماً بسیار پُر خرچ میباشد، نیز به ثمر رسانید. موازی بدان، بخصوص جنرالان ارش و منسوبین استخبارات نظامی پاکستان را به ملیونهای مغور و سرمایه داران کلان در پاکستان و در منطقه مبدل نمود.

ازنظرنظامی: پاکستان، با درنظر داشت سه مرتبه شکست سختی که در جنگ با هندوستان نصیب شده بود، در آتش کمبود سلاح و وسایط پیشرفته جنگی میساخت و از لحاظ مالی و ضعف اعتبار سیاسی در جهان، نمیتوانست این کمبود و معطله را حل نماید. ولی تحولات سیاسی - نظامی افغانستان و بسیج کشورهای غربی و اسلامی، موجب آن گردید تا هزاران تن سلاح و وسائل مدرن نظامی، مشاوران کارکشته و سایر نیاز های جنگی پاکستان ظرف سالهای جهاد مردم افغانستان، ظاهراً زیرنام "گمک به مجاهدین افغان" به زرادخانه های نظامی این کشور سرازیر شود. چنانکه امروز، پاکستان دارای مجھزترین ارتش و پُر شمارترین افراد نظامی، پس از هند در منطقه بحساب میرود.

از نظر اطلاعاتی : شبکه استخبارات نظامی پاکستان که باز هم در تقابل با هندوستان و کشورهای منطقه، از ناحیه کمبود پرسونل فنی، لوازم پیشرفته اطلاعاتی و آموزش‌های خاص در این ساحه رنج می‌برد، ممالک پیشرفته مانند امریکا، انگلستان، اسرائیل، چین و حتا جمهوری اسلامی ایران حاضر شدند در هوا و فضای ضدیت با " کمونیسم "، شبکه (آی.اس.آی) را از هر نقطه نظر چنان تقویت نمایند که به یک هیولای غیر قابل کنترول در منطقه مبدل شود که شد.

وهابیت در افغانستان

باید این نکته را یاد دهانی نمایم که از نظر سیر تاریخی، وهابیت در کشور اسلامی افغانستان در سده های گذشته جای پا و تبارز علنی نداشته است. یا بعباره دیگر، مردم افغانستان بصورت عمد، سنی حنفی مذهب بوده با اهل تشیع (شامل پیروان جعفری، دوازده امامی، اسماعیلی، قزلباش و غیره) بگونه صلح آمیز زنده گی بسرمی برُند و از شر چنین مذهب افراطی خشونت بار آل سعود و آل شیخ در امان بودند.

نخستین جرقه های نفوذ وهابیت نوع دیوبندی، در دوران پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان، با ارسال یک تعداد ملاهای آموخته دیده و گماشته شده توسط استعمار هند بر تانوی به منظور تبلیغات دامنه دارد ضد نهضت امانی و سد سازی راه ترقی و پیشرفت افغانستان، از شبه قاره هند به سوی افغانستان فرستاده شدند. شاه امان الله و همکاران نزدیک وی، خط دیوبندیسم را به موقع درک نموده یک سلسله اقدامات سد سازنده یی در برابر آنها اتخاذ نمود؛ اما این اقدامات، بسیار زود تحت تأثیر موج نارضایتی لایه هایی از مردم برضد شاه، خیزش‌های مسلحه و خیانت ورزیهای افراد و عناصر درون دربار، به کندی گرایید و در رژیم های بعدی، بالاخره بی اثر شد. اما نفوذ نسبی اندیشه های مدرسه دیوبند از هند به افغانستان و جابجایی ملاهای منسوب

به آن، تا دهه های سوم سده گذشته، به هیچ صورت به رشد و تکامل تشکیلاتی نرسیدند.

چنانکه قبل از نیز تذکر رفت، سالهای هشتاد سده رفته بود که تحولات سیاسی - نظامی در افغانستان که ملهم از اشغال نظامی کشور توسط نیروهای شوروی بود و برنامه ریزی های جهان غرب و فرصت طلبی ها و غداریهای جانب دولتمردان پاکستانی و سرازیر شدن سیل سلاح و دالر با مبلغین و مؤلفین و هابیت آل سعود به خاک پاکستان و بخشهایی از خاک افغانستان بود که راه برای تشکیل سازی و هابی ها، دیوبندی ها و سیاسیون پاکستان هموار شد.

نخستین فرد و هابی تند رو و مبلغ سر سخت سلفیسم که با همکاری تنگاتنگ شبکه های (سی.آی.ای)، (آی.اس.آی) و (المخابرات العامه) در شهر پشاور پاکستان مستقر شد، عبدالله عزام فلسطین الاصل بود که بعداً دست به ساختار تشکیل سیاسی - مذهبی بنام " دعوت الارشاد" ، " بیت الانصار" و " بیت الخدمت" در نواحی مرزی میان افغانستان و پاکستان زد و تعداد زیادی از و هابی های عربستان سعودی و حاشیه خلیج فارس را غرض جنگیدن و ترویج و هابیت در افغانستان فراخواند. و فقی عبدالله عزام در خاک پاکستان کشته شد، اسماعیل بن لادن، تشکیل و هابی دیگری بنام " القاعده" را پی ریزی نمود. عربهای و هابی کاروتلاش غرض ترویج و هابیت را لا اقل در دو بخش جهادیهای افغان پیش برند: یکی از رهبران جهادی افغانستان بنام عبدالرسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی را برگزیدند تا هودج و هابیت را در چارچوب حزب جهادی اش به داخل افغانستان منتقل کند.

عربهای و هابی، موازی با نزدیکی فکری - سیاسی با آقای سیاف، هسته یک نظم جهادی- و هابی را مستقیماً و با مصارف گزارف دالر و دینار در ولایت کنر (هم مرز با پاکستان) توسط یکی از گمانشته گان شان بنام (مولوی جمیل الرحمن) در دهه هشتاد سده رفته بنا نهادند که تا چند سال در آن بخش افغانستان حکمرانی میکرد و به

مرکز رفت و آمد و دستوردهی عربهای و هابی مبدل شده بود.

پروژه طالبان و توفیق و هابیت در افغانستان

هنوز جنگها و نزاع های خونین میان احزاب و تنظیم های اسلامی - جهادی افغانستان پس از سال 1992 میلادی در شهر باستانی کابل و نقاط دیگر ادامه داشت که باز هم قدرت‌های بیرونی مانند امریکا، انگلستان، عربستان سعودی و پاکستان، پروژه استعماری دیگری را رویدست گرفتند تا بالوسیله بتوانند از یک طرف احزاب و تنظیم های جهادی را خلع سلاح نموده با برآه اندازی بیداد نوع طالبی، درس رکوب غرور ملی مردم افغانستان توفیق بیشتر یابند از سوی دیگر، راه را برای تمدید پایپ لاین نفت و گاز ترکمنستان (پروژه تایپی) از قلمرو افغانستان به سوی جنوب (بندرگوادر) هموارسازند.

این برنامه هشت میلارد دالری، در صورت پیروزی کامل، علاوه از آنکه منفعت های عظیم اقتصادی را نصیب طراحان آن مینماید، دست آوردهای دیگری را نیز برای آنها تضمین میکند، بدینقرار :

* ایالات متحده امریکا، با تطبیق این پروژه بزرگ اقتصادی میتواند مستقیماً در مرزهای آسیای میانه جای پا بازکند، از تداخل احتمالی جمهوری اسلامی ایران در همچو یک پروژه اقتصادی مهم جلوگیری بعمل آورد و دست رقیب سیاسی اش (روسیه) را از چنین منبع عظیم انرژی کوتاه نموده و ترکمنستان را از وابسته گی سیاسی و اقتصادی به ماسکو دورسازد.

* عربستان سعودی قادر میشود علاوه از منفعت کلان اقتصادی، نه تنها اندیشه های رجتعگر ایانه، متعصبانه و ضد علم و دانش و هابیت را در جامعه سنتی افغانستان می دمائد، بلکه یک نظام سیاسی - مذهبی نوع سعودی بنام (امارت اسلامی) را نیز در این کشور مستقر سازد.

* پاکستان بعنوان دلال اصلی دراین میان، هم به کشورهای آسیای میانه ارتباط مستقیم حاصل میکند و از مزایای این پروژه بزرگ استفاده بعمل می آورد و هم افغانستان را که دشمن دوم خویش پس از هندوستان میداند، تحت نام و نشان " امارت اسلامی طالبان " به اشغال نظامی خویش در می آورد و تمام شرایین حیاتی این کشور را قطع مینماید.

* انگلستان که بکارگیری سیاست ماهرانه و زیرکانه استعماری در عقب همه این فعل و انفعالات قرار دارد، به مقصد سیاسی اش که عبارت از تقرب دوباره به منطقه، تحکیم هژمونی استعماری و سود بردن از کشورها میباشد، نایل می آید. هرچند پروژه اقتصادی نفت و گاز ترکمنستان تا کنون به ثمرنہ نشسته است، مگر طراحان آن، ظرف سالهای پسین به اکثر هدفهای سیاسی - نظامی و اطلاعاتی شان در افغانستان و منطقه نایل آمدند. مثلاً، ایالات متحده امریکا افغانستان را اشغال نمود، سلاح های مدرن و کشنده اش را در کوه ها و کوهپایه های افغانستان به آزمایش گرفت، منابع زیرزمینی کشور را شناسایی و حتا قسمآ استخراج نمود، پایگاه های نظامی دائمی دراین خاک بدست آورد، سازمان تروریستی " القاعده" در افغانستان و مناطق قبایلی پاکستان را ضربه های کاری زد، تعداد کثیری از افراد بومی را دربخشی اطلاعاتی آموزش داد و استخدام نمود، ستون فقرات ارتش افغانستان را امریکایی ساخت و بالاخره، چندین قدم به هدف های استراتژیک اش نزدیکتر گردید.

پاکستان هم نه تنها افکار و اندیشه های زهرآگین دیوبندیسم را با آسان ترین وجهی وارد افغانستان نمود، بلکه گروه ها و نهاد های دست پرورده تروریستی اش را نیز در درون سرزمین افغانستان گسیل نمود، افراد وجواسیس خویش را در تمام نهاد های دولتی اعم از سیاسی، فرهنگی، نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و اجتماعی این کشور جابجا نمود، مiliard ها دالرازکیسه امریکا و کشور عربستان سعودی و

کشورهای سواحل خلیج فارس به جیب زد و با آتش زدنها، انفجاردادنها، ترورکردنها و به راه اندازی حملات تروریستی بلا وقه، از بازسازی افغانستان جلوگیری نمود و هزاران ملا و مفتی تکفیری و تبلیغی را در مساجد و مدارس کشور جابجا کرد. پروژه طالبان، هرچند که هزاران عنصر وحشی صفت خارجی اعم از مسلمانان قشری، تروریستی و عربهای وهابی افراطی وقسی القلب را بداخل افغانستان کشانید و از سال 2005 تا 2000 میلادی، خون هزاران شهروند مسلمان و بیگناه این کشور را به زمین ریخت، بر بنیاد تحولات سیاسی و برنامه های تازه کاخ سفید و متحдан بین المللی اش، در اخیر سال 2000 میلادی ظاهرآ متوقف گردید و طالبان مسلح و متحدان خارجی آنها به پاکستان برگشتند و شیپور تحول تازه نواخته شد، اما اندیشه های وهابی طالبانی در فضای کشور، چون شبح خطرناک در گردش باقی ماند.

تشابهات افکار طالبان با وهابیت عربستان سعودی

آنچه را امرت گروه طالبان میخواست با جدیت و خشونت تمام در افغانستان تطبیق نماید، اینها بودند :

* گروه مذکور میخواستند " نظام شریعت " و قرائت خاص خودشان از احکام شرعی و احادیث نبوی را با زور سر نیزه و اهانت آشکار مسلمانان در افغانستان تطبیق نمایند

* زن ستیزی، زن آزاری و نقض صریح حقوق انسانی زن، بخش عمدۀ وبر جسته کارنامه های شباروزی آنها را تشکیل میداد. احکامی را که این گروه در سالهای امرت اسلامی خویش در مورد زنان صادر کرده بودند، شامل این نکات میگردید:

زن نباید در خارج از منزل کار کند

زن نباید بدون محرم شرعی از خانه بیرون رود

زن نباید با مردان در یک محیط حضور داشته باشد

زن نباید بدون حجاب کامل (سر اپا پوشیده) ظاهر شود

زن نباید کفش سفید بپوشد

زن نباید در امور رسانه‌یی، بخصوص در بخش‌های رادیو و تلویزیون کار کند

زن نباید راننده گی نماید

و ده‌ها نباید دیگر.

* حکومت از آن خداست و بأساس آیه "ان الحكم للله"، همه امور باید به اراده و حکم خدا واگذار شود. پس هرنوع قانون سازی و برنامه‌ریزی دیگر ناجایز است

* هر کسی که با آنها مخالف است، مشرک و کافر بوده قابل کشتن است

* حرام دانستن پدیده‌های صوتی و تصویری مانند موسیقی، تلویزیون، عکاسی و غیره

* دشمنی با اهل تشیع و تکفیر آنها

* کوچ دادن اجباری کسانی که در برابر آنها مقاومت نشان دهد

* آتش زدن و نابود کردن منزل، مزارع، اماكن و حتا چاه و چشمۀ آب مخالفان

* تخریب مجسمه‌ها و آثار تاریخی و فرهنگی

* تطبيق امر بالمعروف و نهى عن المنكر (مسلمانان را به زور چماق به سوی مساجد فرستادند، کنترول و نظارت بر ریش، لباس و حرکات مردم.)

* اعتقاد به غلامی و کنیزی و خرید و فروش آنها

* اعتقاد داشتن به نظام خلافت که مجموع مسلمانان از او اطاعت بی چون و چرا نمایند.

* مخالفت با زیارت قبور و طلب شفاعت از انبیا و بزرگان دین

اینها، البته بخشی از اعتقادات، اعمال و اندیشه های شبه یا مشترک وهابی ها (سلفی) ها و گروه طالبان میباشد.

در طول دهه پس از سقوط امارت طالبان در افغانستان که بنام به اصطلاح دوران بازسازی و دموکراسی و حقوق بشر و قانون سalarی و ... یاد میشد، آثار و علایم فکری و حتا عملی وهابی نوع طالبانی نه تنها از میان نرفت، بلکه دامنه تبلیغات مذهبی نوع دیوبندی و عملیات بی رحمانه و خونین آنها چنان گسترش یافت که موازی با موج کشتار و انفجار ویرانی و انتشار، هزار ها مدرسه وهابی (سلفی) در کابل و ولایات کشور نیز در سراسر کشور نیز ایجاد گردید. در چنین هوا و فضای زهرآلود غبار مذهبی است که حتا در سالهای پسین، ملاهای استخدام شده سلفی، تبلیغات منفی دامنه داری را علیه تجلیل از نوروز باستانی مردم افغانستان که سابقه چندین هزار ساله دارد، شنیدن موسیقی، تدویر محافل و کنسرت های موسیقی و حتا مسابقات هنری ساز و آواز و فلم و سینما و ... را به راه انداخته و همه آنها را " حرام " میخوانند. بهمین بنیاد بود که چندین بار، کنسرت جوانان آوازخوان را در ولایات کشور، بخصوص در ولایت باستانی و فرهنگ پرور هرات، علناً حرام اعلان نموده و از برگزاری آن در تحت حاکمیت دولتی (والی و نیروهای امنیتی) جلوگیری بعمل آوردند.

از جمله هزارها مرکز و مدرسه مغزشویی نوع وهابی (سلفی) در کشور عزیز ما

در سالهای اخیر، اینک، یکی آنرا منحیث نمونه در اینجا یاد میکنیم :

اشرف المدارس

مدرسه دخترانه بی است تحت نام " اشرف المدارس " که در ولایت قندوز ایجاد شده و در آن علاوه از تدریس امور مذهبی سختگیرانه، به شاگردان آموزش داده میشود که " زن نباید در خارج از منزل کارکند، برگزاری مجالس سال نو، سالگرد تولد، بزرگداشت از روز معلم، روز مادر، شنیدن صدای رادیو، تلویزیون، عکس گرفتن و امثالهم حرام است " و باید علیه همه آنها مبارزه صورت گیرد" ، یعنی عین برداشت سیه اندیشه امارت طالبان (از سال 1996 تا 2000م) که ملهم از همان اندیشه های خشن و تعصباتی محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار و هابیت در عربستان سعودی میباشد.

گزارشگر بی بی سی با " مولوی عبدالخالق " و " مفتی سراج الدین " گرداننده های این مدرسه مصاحبہ نمود و آنها به پاسخ پرسشی گفتند که این مدرسه، به تعداد پنجهزار شاگرد زنانه و دخترانه داشته شاخه های دیگری نیز در بغلان و تخاردارد و در نظر است ۳ مرکز دیگر نیز بهمین منوال در ۳ ولایت افغانستان تأسیس گردد.

خانم نادره گیاه، مسؤول امور زنان در ولایت قندوز به خبرنگار بی بی سی گفته بود که " دخترانی که در این مدرسه درس میخوانند، بسیار پرخاشگراند. دریک مراسم یا مجلس با زنان و دختران دیگر، جنگ میکنند و میگویند " تو کافرشدی " ، " چرا چادر از سرت پایین افتاد؟ " ، " چرا لباست اسلامی نیست " و یا " چرا نماز را درست یاد نداری "

برخی از فعالان جامعه مدنی در افغانستان، تفسیر و تعبیر دانش آموزان " اشرف المدارس " از دین را سختگیرانه، منجمد، غیرمعمول و برخلاف برداشتهای موجود از اسلام سنتی در افغانستان خوانند. اینکه چرا اجازه تأسیس چنین مراکز خطرناک از سوی دولت کرزی صادر نمیشد، دلیل آن نفوذ و حضور رهبران جهادی و عناصر

طالبی و هابی در مکانیسم دولت وی بوده است. و اما باید گفت که عوامل آتی در بخش رشد سرسام آور چنین آفت فکری و اجتماعی در افغانستان مؤثر بوده و هستند:

* موجودیت "شورای علماء" با پشتیبانه دولتی بعنوان کنترول کننده اکثر بخش‌های زندگی فرهنگی، فکری و اجتماعی شهروندان افغانستان.

* نفوذ افکار و اندیشه و هابیت عربستان سعودی با بذل و بخاشایش ملیونها دالر و دینار، اندیشه‌های عقیقگرایانه دیوبندی، سلفی و تکفیری در ذهن و ضمیر تعداد زیادی از باشندگان این سرزمین و یا ترویج همان اسلام سیاسی که همچون توفانی از گرد و غبار گمراه کننده از مصر، ایران، پاکستان و عربستان بسوی افغانستان سرازیر شد.

* حاکمیت دیرپای سنت‌های سختگیرانه جامعه افغانی توأم با مصیبت بیسواندی و فقر اقتصادی.

* تداوم جنگها، خونریزی‌ها و زورگویی‌های گروه طالبان در مناطق نفوذی و تأکید بر رعایت دستورات ارتجاعی و مندراوری شان

* حمایت مخفی و علنی "جامعه بین المللی"، بخصوص امریکا، انگلستان، عربستان سعودی، پاکستان و شیخنشین‌های ساحل خلیج فارس از عناصر و تشکلات مذهبی و تولید تروریست‌ها بمنظور استفاده ابزاری از آنها در نقاط مورد نظر در افغانستان، پس از پاکستان.



تعدادی از شاگردان "شرف المدارس" در قندوز

*موجودیتِ احزاب و گروه‌های تندری مذهبی در آسیای میانه و در همسایه گی افغانستان مانند "حزب التحریر از بکستان"، "حزب اسلامی ترکستان شرقی" ، "حزب نهضت اسلامی تاجیکستان" ، "فرقه سلفیه" ، "حزب رستگاری" ، "حزب الاش" و امثالهم.

تأسیس "شرف المدارس" با آنمه تعصبات دینی، سختگیری و قشری گری مذهبی اش در حالی در افغانستان صورت گرفته است که در عین زمان، باسas نشر آمار رسمی، به تعداد یکهزار و به قول دیگر، چند هزار مدرسه دینی و مذهبی دیگرنیز در سراسر کشور، منجمله، قندهار، زابل، هلمند، نیمروز، فراه، هرات، خوست، لوگر، ننگرهار، ارزگان، غزنی، میدان، کنرهای، بدخسان، بغلان، بادغیس، فعال گردیده اند. گزارشها در اوایل سال 2015م از داخل افغانستان حاکی از آن بود که تنها در ولایت هرات به تعداد یکهزار مدرسه مذهبی موجود میباشد.

ایجاد بزرگترین مرکز اسلامی نوع و هابی در کابل

سال 2014 میلادی مصادف بود با ختم دوره زمامت سیزده ساله حامد کرزی و آغاز کار محمد اشرف غنی بحیث رئیس جمهور جدید افغانستان. وی سیاست خارجی کشور را، نزدیک شدن بیشتر با پاکستان - چین و عربستان سعودی اعلام نمود و به همین بنیاد هم بود که نخستین سفر خارجی اش پس از اشغال کرسی ریاست جمهوری را به

عربستان اختصاص داد و متعاقباً به اسلام آباد مرکز پاکستان رفت. یعنی به دو کشوری که قلمرو شان مهد اصلی و هابیت و تغذیه تروریسم میباشد.

پس از سفر اشرف غنی به عربستان سعودی بود که گزارش‌های رسمی مبنی بر امضای قرارداد ساختمان بزرگترین "مرکز اسلامی" در بهترین و مرکزی ترین نقطه شهر کابل، به مصرف مجموعی بیش از یک‌صد میلیون دالر ارزسوزی آل سعود منتشر شد. در گزارشها آمده بود که این مرکز "اسلامی" گنجایش پنجه‌زاردانش آموز دریک زمان را خواهد داشت و دارای همه گونه تسهیلات درسی و فنی و رفاهی خواهد بود.

بدون تردید باید گفت که وقتی این مجتمع فعال شود، بزرگترین و مؤثرترین کانون آموزش‌های سلفی گری مانند ترویج اندیشه و پندار انحرافی، ایجاد شباهات و تردید‌ها، فرقه گرایی، تنفر فزایی مذهبی، شیوه‌های تکفیری، فتوسازی، شیعه کشی، سختگیری‌های مذهبی، بدعت‌ها، زن ستیزی‌ها، محکوم کردنها و اختلافات خونین میان مسلمانان جامعه افغانستان خواهد بود.



صحنه‌یی از امضای قرارداد ساختمان مرکز اسلامی در کابل

نخستین پیامد آموزش‌های مدرسه‌یی و هابیت در افغانستان

به روز بیست و هشتم ماه حوت سال 1393 خورشیدی (19 ماه مارچ سال 2015 م) بود که حادثه تقریباً بی سابقه در قلب شهر کابل رُخ داد و آن این بود که دوشیزه بیست و هفت ساله بی‌نام (فرخنده) در جواریکی از زیارتگاه‌های شهر بنام "شاه دو شمشیره"، توسط گروهی از جوانان بیکار، او لاً مورد لت و کوب شدید قرارگرفت، بعداً موتر از بالای بدنش عبور داده شد و نهایتاً، در کنار دریای کابل و در چند متری همان زیارتگاه به کام آتش سپرده شد. جریان این رخداد خونین و غیر مدنی نه تنها بصورت مصور و مستند از طریق رسانه‌های داخلی به نمایش گذاشته شد، بلکه موجی از اعتراض‌ها، فریاد‌ها و تظاهرات خیابانی شهروندان کابل و افغانهای مقیم در کشور های مختلف جهان را بر انگیخت.

انگیزه این واکنش گروهی خشونت بار علیه دوشیزه افغان در ابتدای ماجرا، "آتش زدن به اوراق قرآن" توسط موصوفه و انmod گردید و اما دیری سپری نشده بود که منابع رسمی این اتهام را رد نموده اظهار داشتند که هیچ‌گونه سند و مدرک دال برآتش زدن قرآن توسط (فرخنده) در میان نبوده است. مقام‌های امنیتی کشور در اثر اعتراضات دوامدار جامعه مدنی، شهروندان عدالتخواه و اعضای خانواده متوفا، تعدادی از افراد ضارب و قاتل را دستگیر نمودند. جالب این بود که اسناد مصور به وضاحت نشان میداد، افراد پولیس که در محل حادثه حاضر بودند، نه آنکه هیچ‌نوع جدیت قانونی درجهٔ نجات جان دوشیزه مذکور بخرج نمیدادند؛ بلکه در لحظات بعدی حتاً (فرخنده) را به زیر دست و پای مهاجمان رها کردند تا کشته شود.

واما، سؤال اینست که علت و انگیزه اصلی این رویداد ضد انسانی چه بود و چرا چنین حادثه‌مناک در قلب شهر کابل انجام داده شد؟

آنچه بعداً از زبان پدر، مادر، برادران، استدان و هم صنفی‌های (فرخنده) شنیده شد، اصل علت و معلوم را کاملاً روشن نمود، و آن این بودکه فرخنده قبل از آن، در یکی از مدارس مذهبی نوع وهابی آموخت دیده بود و همانطور که طی صفحات قبلی تذکر رفت، وهابی‌ها (سلفی‌ها) و دیوبندیها با قبور، گنبد قبور، زیارت کردن قبور، شفاعت خواهی از زیارت‌ها، عمل تعویذ نویسی، بوسیدن و لمس کردن ضریح و امثال‌هم شدیداً مخالف اند و کلیه این اعمال را شرک و بدعت و غیر اسلامی میدانند.



فرخنده با حجاب کاملاً اسلامی و قرآن در بغل

پس باسas همین آموزه‌های خاص مذهبی در مدرسه نوع وهابی بود که فرخنده به محل زیارت "شاه دوشمشیره" رفته بعنوان مبارزه علیه شرک، میخواست کسانی را که بالای قبور نماز میخوانند یا نزد تعویذ نویس زانومی زنند، در زیارت دعا و نیایش میکنند و زنجبیر و دروازه و ضریح آنرا می‌بوسند توصیه کند که از تکرار چنین اعمال و کردار دست بردارند و از "شرک" بپرهیزنند.

این نکته نیز گفته و شنیده شد که فرخنده از مدتی بدینسو به زیارت مورد نظر میرفت و بخصوص برای ملای تعویذ نویس میگفت دست از این کار بردارد و برای مراجعین اعم از زنان و دوشیزه گان می فهمانید که چنین کارها هرگز به درد شان نمیخورد. اگر نیاز و حاجتی دارند، بروند تنها از خدای خویش استمداد بجویند و بس. تا آنجا که ملا و مجاور زیارت که سالها از این مدرک صاحب آب و نان شده بودند، به ستوه آمد، بالاخره در همان روز حادثه، ملای تعویذ نویس، کاغذ های نیم سوخته را بدست گرفته فریاد بر می آورد که این " این زن ... اوراق قرآن پاک را آتش زده " و فقط متعاقب همین فریاد و واویلا، افرادی بیکار، خشکه مذهب، جهالت پیشه ویا هم دستوری سرمی رساند و این ماجرا خونین و ننگین را برپا مینمایند.

حال، باید گفت که شاید فرخنده با درنظرداشت آموزه های مذهبی اش در مدرسه مربوطه، میخواسته امر خیر و دستور دینی و مذهبی یی را که برایش تلقین و تدریس شده بود، انجام دهد، ولی آنچه در این میان قابل توجه است، اینست که آیا کدام مرجع مسؤول، با خاطر حصول آگاهی و جلوگیری از گمراهی، به مدارس و مراکز اسلامی و یا دارالعلوم های متعدد سلفی، اخوانی و دیوبندی در کابل و ولایات کشور زده و برنامه های درسی و اصلات و ماهیت مدرسان آنرا مورد بررسی و کنترول قرار داده است؟ آیا در موجودیت کانون های تبلیغاتی نوع و هابی، تکفیری و اخوانی بدون نظارت و کنترول دقیق، وقوع مکرر همچو حوادث در آینده قابل پیش‌بینی نخواهد بود؟

فصل سوم

اخوانیت، یکی از پایه های سلفیسم در افغانستان

بموازات نفوذ افکار و هابیت (سلفیسم) از عربستان سعودی، و "دیوبندیسم" از هند پاکستان در افغانستان، اخوانیت یا اسلام سیاسی نیز راهش را از درسالهای پسین از مصربه سوی افغانستان گشود.

قبل از آنکه روی اخوانیت و حرکت سیاسی و تبلیغاتی آن در افغانستان سخن گوییم، بهتر خواهد بود منحیث درآمد بر موضوع مورد بحث، رجوع کنیم به زادگاه اصلی این حرکت دینی - سیاسی، فرود و فراز تاریخی و مقاصد رهبران آن.

حرکت "اخوان المسلمين" برای نخستین بار در سال 1928 میلادی توسط شیخ حسن بن احمد بن عبدالرحمن البنا، در تحت اوضاع و احوال خاص سیاسی - اجتماعی جامعه مصدر شهر اسماعیلیه بنیان گذاشته شد. آنچه ایجاد این حرکت در مصر اسلامی را در آن سالها تسهیل نمود، اینها بودند:

*اوجگیری قضیه فلسطین

* اشغالگری استعمار بریتانیا

* ضعف سیاسی و اداری سلطنت ملک فاروق

در آن سالها، اقدامات و فعالیتهای صهیونیست‌ها به حمایت قاطع جهان غرب، بویژه پشتیبانی همه جانبه بریتانیا، فرانسه و امریکا درخاور میانه تشدید گردیده آتش جنگ و تقابل میان مسلمانان فلسطین و نیروهای صهیونیستی و متحдан غربی آن مشتعل گردیده بود، توافقات مخفی و علنی میان پادشاه مصر وآل سعود با انگلیسها مبنی بر جابجایی یهودی‌ها در قلب کشورهای عربی، احساسات خلق عرب مسلمان را برانگیخته بود، مردم مصر از حاکمیت گستاخانه نیروهای انگلیسی و مداخلات آشکار آنها در امور داخلی مصر به ستوه آمده بودند (بخشهایی از مصر در اشغال انگلیسها در آمده بود)، فقر مالی و اقتصادی توأم با فقر آگاهی و دانش در آن سامان بیداد میکرد. لایه‌هایی از اقشار و طبقات مردم، بخصوص حلقاتی از روشنفکران و آزادیخواهان جامعه مصر در میان موجی بن بست فکری و نگرانی‌های سیاسی – اجتماعی دست و پا می‌زدند. خلافت اسلامی سقوط کرده و قلمرو وسیع آن توسط استعمار اروپایی تجزیه و تقسیم شده و پیروزیها و اقدامات اصلاحی روشنفکرانه (سیکولاریستی) مصطفی اتا ثُرک در ترکیه، نگرانی‌های حلقات عقبگرای مذهبی را برانگیخته بود.

در تحت چنین اوضاع و احوال پریشان کننده بود که "البنا" با جمعی از یارانش تصمیم گرفت دست به ایجاد یک تشکیل سری بزند. وی در سال 1900 میلادی در یک قریه کوچی بنام "محمودیه" واقع در نزدیکی های اسکندریه، در یک خانواده متواتر الحال متولد شد. پس از آنکه آموزش‌های ابتدایی را در زادگاهش فراگرفت، شامل مدرسه "دارالعلوم" در شهر قاهره گردید و در سال 1927م از آنجا فراغت حاصل نمود. "البنا"، کارش را بحیث دبیر در جمیعت‌ها و انجمن‌های مختلف مانند "

"جمعیت ادبی برادران" ، "انجمن جوانان مسلمان" ، "جمعیت خیریه حصافیه" ، "انجمن مکارم اسلامی" و غیره ادامه داد.

پسانها، موجودیت همین "جمعیت"‌ها و "انجمن"‌ها و نیز، کارآموزشی و تبلیغاتی "البنا" در میان آنها، موجب سهولتهایی درجهٔ ایجاد تشکیل "اخوان المسلمين" گردید. چنانکه شیخ حسن البنا خود میگوید: "درماه مارچ 1928م، پنج تن از برادرانی که در درسها و کنفرانس‌های من شرکت داشتند، به منزل من آمدند و گفتند ما به سخنان تو گوش فرا دادیم و ردما مؤثر افتاد، ولی طریق عمل و راهی را که به اسلام و سعادت مسلمانان می‌انجامد، نمیدانیم، دیگر از این زنده گی مذلت بار به تنگ آمده ایم، دراین دیار، مسلمانان هیچ عزتی ندارند و جایگاه آنان حتی از خدمتگاران بیگانگان نیز پایین تر است، ما حاضریم با نثارخون، ایمان و تقوای خویش در راه خدا، با تو همگام شویم. من بحری از سخنان آنها متأثر شدم که نمیتوانستم از زیربار مسئولیتی که به من واگذار شده بود، شانه خالی کنم، از این رو به دعوت آنها بیک گفتم و در همانجا سوگند خوردم تا جان درین داریم در راه اسلام فعالیت و مبارزه کنیم. .."

جمعیت "اخوان المسلمين" مصر، شعارش شگانه آتی را بعنوان عمدۀ ترین نظر و عمل خویش اعلام نمود:

الله نهایت ما

اسلام دین ما

قرآن قانون ما

محمد رهبر ما

جهاد راه ما

و مرگ در راه خدا آرزوی ما.

- جمعیت مذکور، اهداف دینی، سیاسی و اقتصادی اش را چنین به نشر رسا نید :
- 1) تفسیر و توضیح کامل قرآن کریم با بازگشت به اسلام اصیل و زدودن غبار قرون از چهره آن و پاک کردن هرچه نا خالص و دروغ و خرافات از ساحت مقدس آن.
 - 2) متحد ساختن ملت مصر و ملل اسلامی پایه اصول قرآنی، بازگشت به اسلام اصیل و تربیت نسل جدید بر مبنای اصول آن تا ملت آینده، ملتی قرآنی باشد.
 - 3) رشد ثروت ملی و حفاظت از آن، بالابردن سطح زندگی، عدالت اجتماعی فردی و گروهی، تضمین فرصت های برابر برای همگان، محدود کردن نفوذ خارجی در اقتصاد مصر، تشویق صنایع داخلی و تشکیل اتحادیه های کارگری.
 - 4) خدمات اجتماعی، تلاش برای محو جهل و بیسواندی، بیماری، فقر و تشویق به انجام کارهای مفید، عام المنفعه و سود آور
 - 5) آزادی دره نیل و تمامی کشورهای عربی و سر زمینهای اسلامی از چنگال خارجیان، کمک به اقلیت های اسلامی در تمامی سر زمینها برای آنکه بتوانند حقوق از دست رفته خویش را بدست آورند، حمایت از اتحاد عرب، تلاش مستمر در راه تشکیل جامعه بین المللی اسلامی.
 - 6) ترغیب به ایجاد جامعه ای بر مبنای اصول اخلاقی (چه مادی و چه معنوی) از طریق قوانین جهانی اسلام.

همچنان، جمعیت " اخوان المسلمين " به نظام خلافتی بمثابة " بهترین " نوع حکومت، نه جمهوری یا سلطنتی توجه عمده داشت.

چنانکه ملاحظه میشود، شعارششگانه جمعیت " اخوان المسلمين "، همان شعارهای ابن تیمیه، احمد بن حنبل و محمد بن عبد الوهاب یا کلا، برخاسته از تفکر سلفی میباشد.

اهداف ششگانه آن نیز به استثنای بخشایی از آنها، متکی به همان شعارهای ششگانه بحساب میروند.



حسن البناء

در سالهای بعد (1952م) بود که شخصیت اسلامی دیگری بنام "سید قطب" به جمعیت اخوان المسلمين پیوست و مقالات متعددی در راستای دفاع از جماعت مذکور و اندیشه‌های سیاسی - اسلامی آن نگاشت و در سال 1954م به زندان افتاد و پس از ده سال از زندان آزاد شد. وی پس از یک دوره حبس مجدد، در ماه آگوست سال 1966م اعدام شد. اما فعالیتهای سیاسی و قلمی سید قطب، اثرات ژرفی در میان جماعت اخوان و جامعه مصر بجا گذاشت.

گوشه‌یی از اندیشه‌های سید قطب پیرامون اسلام، انسان و جامعه چنین بود: "... اسلام یا هست یا نیست. اگر هست که اسلام مبارزه و جهاد پیگیر و دامنه دار و سپس شهادت در راه خدا و در راه حق و عدالت و مساوات است و اگر نیست، نشانه اش آن است که همه به ورد و ذکر مشغول اند

و به تسبیح و سجاده چسبیده اند و صبح و شام منتظرند که خود به خود از آسمان، خیر و برکت و آزادی و عدالت ببارد. "

البته جماعت "اخوان المسلمين" مصر، دارای تاریخ سیاسی و مبارزاتی پُر فرود و فرازی میباشد که پرداختن بدان، از حیطه این نوشتاربیرون است و اما، به پاسخ این سؤال که اخوانیت مصر چگونه و چه زمانی به افغانستان سرایت نمود، باید گفت که برای نخستین بار، اسلام سیاسی یا اهداف اخوانیسم را خانواده "مجدی" ها، با راه یابی به دربار امرای افغانستان، ترویج "پیری و مریدی" میان اعضای خاندان شاهی و مجددی ها، گذاشتن تاج به سرشاه، میانجیگری های سیاسی میان رقبای تاج و تخت و بالاخره مخالفت با شاه و تلاش در سقوط نظام شاهی در همنوایی با اجانب، بنانهادند. اسلام سیاسی یی را که خانواده مجددی در افغانستان مروج نمود، وقتی کاملاً آشکارا و مسلم گردید که برخی از اعضای بر جسته این خانواده (عمر مجددی، صادق مجددی و ...)، با قرار گرفتن در خدمت امیر وقت، به کرسی های وزارت و سفارت تکیه زند.

صادق مجددی که مانند عمر مجددی در سقوط یک امیر (اعلیحضرت امان الله خان) و به قدرت رسانیدن امیر دیگر (جنرال محمد نادر) نقش بازی نموده بود، در همان سالهایی که جماعت اخوان المسلمين تازه در مصر ایجاد گردیده و حسن البنا مشغول فعالیت های سیاسی در آن کشور بود، بحیث سفير رژیم محمد نادر در مصر اسلامی به کار گماشته شد. تا جاییکه تاریخ گواهی میدهد، محمد صادق مجددی در مصر، ارتباط مستقیم و حتا تشکیلاتی با حسن البنا رهبر اخوان المسلمين برقرار نموده بود و حتا یکی از فرزندانش، مسؤولیت بخش تشکیلاتی جماعت اخوان را بعده داشته است.

بعداً، صبغت الله مجددی عضو دیگر این خانواده، وقتی از مصر به افغانستان برگشته و بحیث مدرس در چارچوب وزارت معارف افغانستان مقرر میشود، اندیشه ها و افکار جماعت اخوان را برای دانش آموزان مکاتب تدریس میکند و غالباً با حکومت های

برسر اقتدار از در مخالفت پیش می آید. و اما با آنهم، قادر نمی شود تشکیل یا جمعیت منظم سیاسی را ایجاد نماید.

سپس، دولت افغانستان، باسas توافقنامه فرنگی میان مصر و افغانستان، یکتعدد اشکردان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل را به "جامعة الازهر" غرض آموزش مسابل دینی می فرستاد. فارغان جامعه مذکور وقتی به افغانستان بر می گشتند، معمولاً در همان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل مشغول تدریس برای شاگردان می شدند. تنی چند از این برگشته گان عبارت بودند از غلام محمد نیازی، سید موسی توانا، و فی الله سمیعی، برهان الدین ربانی، عبدالرحیم نیازی و عبدالرب رسول سیاف.

اینها کسانی بودند که افکار سیاسی "جمعیت اخوان المسلمين" مصراً با خود به افغانستان آوردند. دهه قانون اساسی یا آخرین سالهای زمامت محمد ظاهر شاه در افغانستان بود که احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی سر برآوردن، جنبش دموکراسی خواهی جان گرفت، تظاهرات خیابانی به راه افتاد و نشريه های متعدد نوشتاری رویکار آمدند. لهذا، زمینه برای تبارز حرکتی همانند "اخوان المسلمين" مصر تقریباً با همان اهداف سیاسی و بنیاد فکری (مذهبی - سیاسی) توسط پیروان حسن البنا، سید قطب و محمد قطب نیز مساعد گردید. بنابر آن، در سال 1348 خورشیدی نخستین پایه های یک تشکیل اسلام سیاسی در همان دانشکده شرعیات، توسط همان برگشته گان از جامعه الازهر مصر گزارده شد.

هر چند پایه گذاران اخوانیت در افغانستان که اولاً تحت نام "جوانان مسلمان"، سپس به نام "نهضت اسلامی افغانستان" و باز تحت عنوان "جمعیت اسلامی افغانستان" متابرز گشت، هیچ سند کتبی مبنی بر آیین نامه و برنامه تشکیلاتی بیرون ندادند، مگر با صراحة شعار ششگانه جمعیت اخوان المسلمين مصر را به زبان می آوردند. یعنی شعار خدا، قرآن، محمد، جهاد، برگشت به اصل اسلام و استقرار حکومت خالص اسلامی،

همان الگویی اند که ابن عبدالوهاب از ابن تیمیه، حسن البنا از بنیانگذار و هایبیت واخوانیت افغانستان هم از رهبران جمعیت اخوان المسلمين مصربرداشته اند. با این حال، ملاحظه میشود که و هایبیت (سلفیسم) آل سعود و آل شیخ، در چنین بستر مساعد فکری است که در کشور ما به سهولت رخنه میکند و در خانه ها و کاشانه های مسلمانان ساده و خوش قلب افغانستان را میکوبد.

یا بعباره دیگر، هجوم عقاید مدارس دیوبندی (به شمال پروژه طالبان) از جنوب، یورش نیروهای اشغالگر شوروی دیروز از شمال و انتقال اندیشه های سلفی اخوان المسلمين مصر از غرب، آنهم در فقدان دردناک سواد و دانش و در اوج محرومیت های ناشی از فقر اقتصادی و فرهنگی و نیز، حالت جنگزده گی و بی سرو سامانی عمومی، بستر مساعدی را برای نشر و نفوذ و هایبیت در این سرزمین تشکیل میدهد.

هر چند در سالهای پسین و در اثر پالیسی های راست گرایانه دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دست آل سعود در امور سیاسی، دینی و فرهنگی کشور ما بیشتر از پیش گشوده گشته و یک سلسله پروژه های غرض آلود آموزش های مذهبی و اطلاعاتی را رویدست گرفته است، با آنهم، هنوز خطر عمدۀ، کما فی السابق از جانب پاکستان متوجه سرزمین افغانستان میباشد. زیرا علاوه از آنکه سعودی ها از چندین سال بدینسو، با براه اندازی پروژه های عظیم دینی، ایجاد گروه ها، تشکلات، مدارس و مراکز خاص تبلیغی و آموزشی متعدد در خاک پاکستان، توانسته اند آن کشور را آلوده با لوث تعصبات و هایبیت یا سلفیسم نموده اند، با برقراری روابط بسیار گرم مالی، اطلاعاتی، سیاسی و مذهبی با دولت این کشور، جامعه پاکستان را به کانون نفرت و انزجار دینی - مذهبی مبدل نموده اند. بساس همین نزدیکی ها و سرمایه گزاریهای سری و علی است که (آی.اس.آی) یا سازمان اطلاعات نظامی پاکستان نه تنها اسلام آن کشور را رادیکال و خشن و سیزه جو بار آورده است، بلکه حتا افراد ارتش را نیز مسلمانان رادیکال نوع و هابی - دیوبندی تربیت کرده اند. بروفق برخی از آمار منتشر شده، تعداد مدارس مذهبی نوع و هابی و

تروریستی در خاک پاکستان، تنها در سال 2002 میلادی بالغ بر دوازده هزار با سی و پنج هزار شاگرد و چند هزار مدرس گردید. در سالهای پسین، این تعداد، به سرعت افزایش یافت و اکنون به سی هزار مدرسه، یک و نیم میلیون شاگرد و چندین هزار مدرس بالا رفته اند.

همین سرمایه گزاریهای آل سعود در خاک پاکستان و همسویی های سیاسی – استراتژیک و منافع مشترک سردمداران هردوکشور، اگر از یک طرف موجب تولیدات سمارق وار مدارس تروریست ساز در منطقه و جهان شده، از سوی دیگر، با دخالت های آشکار و پنهان سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و تبلیغاتی مقامهای پاکستانی علیه افغانستان، ظرف سالهای پسین، متأسفانه خونهای بسیاری را به زمین ریخت، آبادی ها و زیربناهای متعددی را به ویرانه مبدل نمود، افکار و اندیشه هزاران شهروند این کشور را مغشوش و بیمار کرد، نا امنی و بی ثباتی سراسری را دامن زد، جنگ و فساد و اعتیاد را گسترش داد و اینک، افغانستان را در پر تگاه فرو پاشی رسانیده است.

موقعیتگیریهای شدیداً تکفیری علیه اهل تشیع، کشتن، ربودن و منفجر کردن جان و مال و منزل شیعه قبل از سوریه و عراق و یمن و ... قبل از سوی سلفی های آموزش دیده آل سعود و آل شیخ آغاز شده بود و تاحال جان هزاران شهروندن شیعه مذهب آن کشور را بی رحمانه گرفته است. مثلاً، گروه هایی مانند "جیش محمد"، "لشکر طیبه"، سپاه صاحب‌الله، "گروه جهنگوی" و امثال آنها، تاکنون از کشتار بیدری گانه داکتران، دپلوماتان، کارمندان حکومتی، نماز گزاران شیعه به شمول مبلغین مسیحی و پروتستان دریغ نکرده اند. در همین دو سال قبل بود که این موج خون آلود نا پاک برای نخستین بار مرز افغانستان – پاکستان را در نوردید و با انفجار عظیمی که در محوطه یکی از مزارات اهل تشیع در کابل، آنهم در روز عزا داری شیعیان انجام داده شد، ده انسان بیگناه و بیخبر از سیاستهای غیر انسانی دو کشور عربستان و پاکستان را بکام نیستی فرو برد.

فصل چهارم

راه های مقابله با پدیده و هابیت

وقتی از پدیده و هابیت سخن بمیان می آوریم، در واقع صحبت از یک بیماری واگیر تعصباتی، خشن، فرقه گرا و متمایل به کشتار و امحای "غیر خودی ها" در زیر لوای دین و مذهب، مورد بحث قرار میگیرد. این ایدئولوژی ظاهراً اسلامی که تراوش مغز متجر و پوسیده تنی چند از شیخکان صحراء نشین عقبگرای عرب میباشد، به مرور زمان، چنان به مذاق امرای قبیله پرست (آل سعود) و سردمداران استعمار جهان غرب برابرآمده است که متأسفانه قرار است جهان کنونی، بخصوص جهان اسلام را به زودی به کام مصیبت های غیرقابل تصور بکشاند. تصویر این کشتار و غارت و تباہی را همین امروز، در وجود گروه ها و ساختارهای (سیاسی- نظامی- مذهبی) بنام های "سپاه صحابه"، "جمعیت التبلیغ"، "انصارالمجاهدین"، "حزب التحریر"، "بوکوحرام" ،

الشباب" ، " القاعده" ، " طالبان" ، " جيش محمد" ، " جهنگوی" ، " لشکر طیبه" ، " دعوت الارشد" وبالاخره " داعش" میتوان با وضاحت ملاحظه نمود.

امر مسلم است که تخمه گزاری، رشد و تکامل چنین گروه ها و ساختار های سیاسی - نظامی - مذهبی معمولاً در تلااب گندیده عقیمانده گیهای فکری- فرهنگی و در وجود فقر اقتصادی و شرایط سختگیرانه قبیله بی درکشورهای اسلامی همانند پشه های زهردار و ناقل بیماریهای مزمن امکان پذیر است. البته موضوع تا اینجا قابل فهم است واما، رشد از حد فزون تشکیلاتی، تسلیحاتی، عملیاتی و حتا پیشرفتها و تصرفات سریع السیر مناطق مختلف توسط آنها (در سوریه، عراق، افغانستان، نایجیریا، سومالی و ...)، آنهم در تحت حاکمیت دولت های نسبتاً مستقل و با ثبات عربی، آسیایی و افریقایی از یکطرف و "درمانده گی" های ظاهری قدرتهای بین المللی در مهارسازی این هیولای سرکش از سوی دیگر، سؤال اساسی بی است که پاسخ درست آنرا تنها میتوان در بررسی و شناخت دقیق ماهیت و منافع استعمار جهان جست وجو نمود.



جان مک کین عضو متنفذ کانگره امریکا در میان افراد داعش

معنی این سخن اینست که گروه های وهابی، تکفیری و تبلیغی، همانقدر که به سهولت در اینجا و آنجای ممالک اسلامی سر بلند میکنند، بهمان اندازه، عملیات و تحرکات خونین

آنها روز تا روز وبگونه معجزه آسا گسترش می یابد و ظاهراً، علی رغم نشان دادن تضادها و دشمنی از سوی ابرقدرت‌های جهان و برای اندازی اقدامات نظامی سرکوبگرانه، باز هم به رشد و تکامل خویش سر سختانه ادامه میدهد. این واقعیت تلخ، دیگر کاملاً آشکار گردیده است که اژدهای خونخوار داعش، همانند سایر مارها و اژدهای ترویریستی در سالهای پسین، از خریطه اسرارآمیز شعبده بازان قدرتمند جهان غرب بیرون جهیده است. این اژدهای سرکش، تا زمانیکه دشمنان شناخته شده جهانی اربابش را نه بلعد، از پا نخواهد نشست و یا سرکوب نخواهد شد.

بنابران، جای نگرانی بزرگ برای مردم جهان و بخصوص جوامع اسلامی و عقب نگهداشته شده اینستکه اگر دیر و زوهابیت قهار قبیله یی با حمایت‌های بیدریغ آل سعود واستعمار انگلیس، تنها در جغرافیای سیاسی عربستان رو به گسترش نهاد و موجب قتال هزاران انسان معصوم تحت نام کذایی "مشترک" و "کافر" و "بیدین" و غارت مال و مکان آنها و نیز ویرانی و تبهکاری در دنک در چارچوب همان جغرافیای خاص و برخی از سرزمین‌های قرین به عربستان مانند عراق و یمن و... گردید و با خشونت پرور آن تا سرزمین هندوستان نیز وزیدن گرفت، امروز متأسفانه همین اندیشه‌های رجعتگرایانه هولناک، نه تنها در جغرافیای عربستان سعودی با وحشت سیاسی و ثروت‌های قارونی عجین گشته و برمسند حکمرانی مطلق نشته است، بلکه این حاکمیت ظلمت و ثروت، در پناه حمایت‌های ارادتمندانه ابرقدرت‌های باهم متحد جهان و تکنالوژی سحرآمیز آنها، دارد مرزهای فکری و جغرافیایی را تا اقصا نقاط جهان می‌شکند و آتش بجان و مال ملیونها انسان روی زمین می‌افگند.

روی همین استدلال است که باصراحت می‌گوییم اگر مسلمانان کشورهای اسلامی، رژیم‌های واقعاً خرد ورز و مردمی، نهادها و مؤسسات حقوق بشری، خلقهای انسانگرای آزادیخواه، گروه‌ها و تشکلات پیشرو و مترقی و اربابان عقل و شعور هرچه زودتر دست بکار نشوند و راه‌های مقابله و مجادله علیه هجوم سراسم آور تفکرات عقیمانده، کین

پرور، فرقه گرا و دانش ستیز و هابیت (سلفیسم) را جُست و جونکند و راه پیشتازیهای گستاخانه آنرا سد نسازند، دیر نباشد که جهان ما، بخصوص جوامع اسلامی بیشتر از پیش با زوال فکری و فرهنگی مواجه گردد.

وقتی انفجار انتحاری، در هفته اخیر ماه می 2015م در یکی از مساجدها تسبیح در شهر قطیف مربوط ایالت الشرقیه عربستان سعودی صورت گرفت و بیشتر از بیست نمازگزار را به قتل رسا نید و بیشتر از یکصد نفر را زخمدار نمود، شیخ طارق یوسف، خطیب سنی مذهب مسجد اولوالالباب واقع در شهر نیویارک امریکا با جرأت و صراحة اظهار نمود که : " ... این یک مشکل بزرگ است که باید حل شود. اینها (توريستهاي انتحاري) برخاسته از فکر سلفی و هابی و افکار منسوب به ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب است . والله هر کس کتب ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب را بخواند، بدون تردید کارش به جایی میرسد که ترویریست میشود... مجموعه کتب ابن تیمیه و بن قیم و ابن عبدالوهاب و در این دوره هم، کتب ابن باز و ابن عثیمین و العربی و محمد حسان و حوینی ... همچنین نوشته های سلمان العوده و عثمان الخمیس...، این کتابها بچه ها را ترویریست میکند. "

این شیخ سنی مذهب علاوه نمود که : " هر کسی که از ابن تیمیه دفاع کند، تنفر و بیزاری را در دنیای اسلام ترویج کرده است و هر کسی که از ابن عبدالوهاب و سلفی ها دفاع کند، داعشی است و باید به چشم ترویریست به آنها نگاه کنیم... راه حل مشکل ترویریسم، ریشه کئی و هابیت است . "

پس، وقت آن فرا رسیده است که نسلهای امروز با درک هرچه عمیق تر مسوولیتهای انسانی شان، به منظور حرکت به سوی یک رنسانس فکری و اصلاحی و یک رستخیز فرهنگی و مبارزاتی میان بر بندند، کرختی ها، ندانم کاریها، بیحالی ها و رعایت های ملاحظه کارانه زیان بار و خاموشی گزینی های ننگ آور را کنار گذارند و اجازه ندهند دستهای ناپاک و مغز های متعفن قشری های دینی و مذهبی، با سود و سرمایه کنار آمده و بیشتر از این برخون و جان و مال و هستی و آینده شان بازی کنند. تردیدی وجود ندارد که امروز افغانستان جنگزده پس از سومالی و عراق و بنگلہ دیش و پاکستان،

مساعد ترین بستر نفوذ اندیشه های و هابیت آل سعود، دیوبندیسم نوع پاکستانی و تروریسم طالبانی را تشکیل میدهد؛ زیرا استمرار جنگهای سی ساله، فعالیت های وسیع استخبارات خارجی، فراقتصادی و فرهنگی، بیماری قومیت، استخوان شکنی های ناشی از تقابل تنظیمی - جهادی چندین ساله، اسبداد سیاسی و تعصبات مذهبی، حاکمیت شش ساله امارت جهل و بیداد گروه طالبان، موجودیت هزاران مرکز تبلیغاتی نوع اخوانی، مدارس متعدد تکفیری و سلفی، دخالت های آشکار فکری، سیاسی، اطلاعاتی و حتا نظامی همسایه ها، موجودیت مافیای مواد مخدر، حاکمیت تفنگ و تفنگ سالار، بیداد بیسوسادی و زوال سیستم آموزشی، فساد گسترده و عمیق مالی و اداری، سقوط ارز شهای عاطفی و اخلاقی، حضور لشکری از جوانان بیکار و بی روزگار و بخصوص، موجودیت همسایه ناباب و صادر کننده همه گونه مصایب تیره روزی، همه و همه، نشانه های آشکار موجودیت چنین یک بستر مساعد در افغانستان پنداشته میشود.

منابع و مؤخذ

نشریه " دیلی بیست "

نشریه اینترنتی " ایران - رو "

نشریه " مشرق "

پایگاه پژوهشی تخصصی و هابیت شناسی

سرویس فرهنگی مشرق

خبرگزاری دانشجو

خبرگزاری ایسنا

خبرگزاری بی بی سی (افشین شاهی استاد روابط بین المللی و مطالعات خاورمیانه در
دانشگاه برد فورد بریتانیا

IPSD یا مرکز بین المللی مطالعات صلح

آسیا پرس

وهابیت در پاکستان - دکتر نودر شفیقی

خطرگسترش و هابیت در افغانستان و راهکار های مقابله با آن - محمد علی رجایی

نگاهی به جنبش های اسلامی معاصر

شبکه اطلاع رسانی افغانستان

حزب همبستگی افغانستان